

انقلاب نوامبر 1918 آلمان در سه پرده

پرده ی اول: 90 سال انقلاب نوامبر

مترجم: بهنام کرمی

پیشگفتار مترجم

مَدَنیست که زمین در زیر پای قاتلان و استثمارگران کارگران و زحمتکشان در ایران شروع به لرزیدن کرده است. این لرزش که شکافی در بین نیروهای "خودی" ایجاد کرده، محصول اعتراضات علنی و خشم آگین کارگران و زحمتکشانی است، که در سراسر ایران بر ترس و وحشت دیکتاتوری عریان رژیم جمهوری اسلامی غلبه کرده و میروند که در نبردی نهایی، تکلیف خود را با این رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم جهانی، روشن کنند. اگر رژیم جمهوری اسلامی توانست با اقدامات سرکوبگرانه و جنایاتش بویژه در دهه ی شصت، به مقابله با نیروهای سیاسی رفته و برای مدتی خیال خودش را از بابت "مزاحمت" آنها "راحت کند"، اینبار اما نمیتواند با این موج خروشان براه افتاده مقابله کند، چرا که این موج نه تنها سراسری، بلکه برآمده از خشم کارگران و زحمتکشانی است، که طی نزدیک به چهل سال با پوست و گوشتشان سیاستهای ارتجاعی و ضدکارگری جمهوری اسلامی را تجربه کرده و دیگر گول این جنایتکاران را نخواهند خورد.

چهل سال پیش، ایران درست چنین روزهایی را تجربه میکرد. در آن روزهای پیش از قیام بهمن 1357 که منجر به سرنگونی رژیم جنایتکار محمد رضا پهلوی گردید، هیچکسی فکر نمیکرد که بعد از سرنگونی حکومت شاه، حکومت جنایتکار دیگری قدرت سیاسی را بچنگ آورد، که دست رژیم شاه در سرکوب مخالفین را از پشت خواهد بست. بهمین دلیل در چنین روزهای حساسی که کشور ما از سر می گذراند، ما کمونیستها بایستی بر آن تجربه ی تاریخی تاکید کرده و دلایل شکست آن قیام و بقدرت رسیدن ارتجاع جمهوری اسلامی را با جدیت بیشتری برای مردم ایران و بویژه نسل جوانی که نیروی اساسی هر انقلابیست، توضیح دهیم.

واقعیت آنست که جمهوری اسلامی بر بستر دو پیشفرض توانست در قیام 1357 بقدرت سیاسی دست یابد. اولاً خمینی و دارودسته ی ارتجاعی اش تنها توسط تبلیغات و حمایتهای کشورهای امپریالیستی و بویژه رادیو بی بی سی بود که توانستند بر قدرت سیاسی دست یابند. شخص خمینی تا قبل از اوجگیری اعتراضات مردم ایران، بجز در بین بخش های ارتجاعی شهر های مذهبی ای همچون قم، برای مردم ایران ناشناخته بود. این تبلیغات کر کننده ی رادیو بی بی سی در هماهنگی با امپریالیسم جهانی بود که با در اختیار گذاشتن امکانات تبلیغاتی شان، از خمینی، "رهبر انقلاب" ایران را ساختند. دوما جنبش کمونیستی ایران در آن شرایط فاقد کوچکترین ارتباط با کارگران و زحمتکشان بوده و نتوانست بر روند قیام، کوچکترین تاثیری بگذارد. این نبودن یک قطب رادیکال،

به رهبری کارگران انقلابی، همراه با خواست امپریالیستها در بقدرت رساندن ارتجاع اسلامی بود، که سرنوشت انقلاب ما را در سال 1357 رقم زد.

تاکید بر آن تجربه‌ی تاریخی در شرایط فعلی از آنرو مهم است، که در حالی که جنبش اعتراضی مردم، می‌رود که کم‌کم به دریایی خروشان تبدیل شده و بنیاد هستی رژیم جمهوری اسلامی را از ریشه برکند، طبقه‌ی کارگر ایران، که سرنوشت انقلاب آینده‌ی ما به درجه‌ی آگاهی و سازمانیافتگی او وابسته است، متأسفانه هنوز نتوانسته خود را در یک تشکیلات سیاسی سراسری متشکل کرده، رهبری جنبش اعتراضی را بدست گیرد. طبقه‌ی کارگر ایران اگر که می‌خواهد مهر خود را بر انقلاب آینده بزند، بایستی بتواند با اوجگیری جنبش انقلابی، شوراهای خود را برپا کرده و توسط شوراهایش، حاکمیت مستقیم خود را اعمال کرده، مانع از بقدرت رسیدن مجدد بورژوازی گردد. این شوراهای کارگری اما یک‌شبه همچون قارچ از زمین نمیرویند و برای ایجاد آنها بایستی از همین امروز مبارزه کرد. درست بر سر همین موضوع است، که در بین نیروهای مدّعی سوسیالیسم، اختلافات اساسی وجود دارد. بخشی از این مدّعیان سوسیالیسم، اصلاً به حکومت شورایی اعتقادی نداشته و آلترناتیو سیاسی آنها یک پارلمان بورژوازی است که مجلس موسسان در راس آن نشسته است. این نیروهای سیاسی در رابطه با جنبش کارگری خواهان یک "تشکل سراسری مستقل کارگران" هستند، تشکلی که بر همان طرح کلی آلترناتیو سیاسی این نیروهای سیاسی منطبق بوده و وظیفه اش چانه زدن با جمهوری اسلامی بر سر خواسته‌های صنفی کارگران است. این "تشکل سراسری مستقل کارگران" که معلوم نیست بعد از انقلاب آینده‌ی ایران چه ارتباطی با "دولت پرولتری" این نیروهای سیاسی دارد، بایستی اساساً علنی باشد، چرا که به زعم این نیروها

"مخفی کاری شعاع عمل تاثیرات و دایره حضور فعالان کارگری را محدود می‌سازد و آنها را یا اتهامات امنیتی گرفتار زندان می‌کند. تلاش برای تشکل سراسری کارگری تلاشی است علنی که بر محور مطالبات بی‌واسطه بخش‌های مختلف نیروی کار استوار است".

(قطعنامه‌ی کنگره بیستم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، در باره ضرورت مبارزه برای تشکل سراسری مستقل کارگران)

این سازمانها که چشم‌شان را بر واقعیت دامنش جمهوری اسلامی بسته اند، عامل "گرفتار زندان" شدن فعالین کارگری و زندان انگ "اتهام امنیتی" به آنها را نه از ماهیت جمهوری اسلامی، بلکه ناشی از "مخفی کاری" این فعالین کارگری میدانند. انگار که رضا شهابی، محمود صالحی و تمامی فعالین کارگری که در بند بوده و هستند، بر اساس فعالیت مخفی به بند افتاده اند و نه بر اساس کار علنی‌شان. این نیروهای سیاسی که از همین امروز عزم‌شان را جزم کرده اند، که در مقابل حکومت شوراهای کارگران و زحمتکشان، از حکومت پارلمانی مبتنی بر مجلس موسسان دفاع کنند، با تبلیغات مسمومشان علیه شوراهای و فعالیت مخفی فعالین کارگری، قصد دارند فعالیت کارگران را به چانه زنی با جمهوری اسلامی محدود کرده و نهایتاً با کسب رفرم‌هایی، کارگران را فریب دهند. علاوه بر آن، این نیروها به ما نمی‌گویند، که نقش و جایگاه تشکیلات سیاسی طبقه‌ی کارگر در روند انقلاب چیست. برای این نیروها کفایت که "مردم" با "اراده‌ی آزادشان"، بعد از انقلاب،

مجلس موسسان را فراخوانند و این مجلس موسسان در مورد آینده ی ایران تصمیم بگیرد. اینکه رهبری طبقه ی کارگر شرط پیروزی انقلاب آینده است، اینکه طبقه ی کارگر در روند مبارزه اش برای سوسیالیسم با متحدین امروزش درگیر خواهد شد، برای این نیروها اصلا و ابدا مهم نیست. در مقابل این انحراف راست در جنبش کمونیستی ایران، انحراف چپی وجود دارد، که همانند انحراف راست، به تشکیلات سیاسی کارگران وقعی نگذاشته و "تشکیلات سیاسی نظامی" "پیشاهنگ" را بجای آموزش سیاسی طبقه ی کارگر گذاشته و بدین ترتیب از وظیفه ی آموزش سیاسی طبقه ی کارگر توسط فعالین کارگری در روند مبارزه ی جاری، شانه خالی میکند. این تفکر که هنوز در دوران پنجاه سال پیش بسر برده و در نظریه ی "موتور کوچک، موتور بزرگ" را بحرکت در می آورد" در جا زده است، نمیتواند ببیند که "موتور بزرگ" بر ترس از دیکتاتوری غلبه کرده و با اعتراضاتش به شکل های مختلف بحرکت در آمده، در حالیکه "موتور کوچک" هنوز بدنبال پیدا کردن پیچ و مهره های لازم برای درست کردن "تشکیلات سیاسی نظامی" اش است. هر چند که طرفداران این نظریه، خواهان حکومت شورایی هستند، اما به ما نمی گویند که وظیفه ی کارگران آگاه در شرایط فعلی در درون کارخانه ها چیست. آیا این فعالین بایستی طبقه ی کارگر را رها کرده و در ساختن "موتور کوچک" به "پیشاهنگ" کمک کنند، و یا اینکه آنها بایستی در درون کارخانه و در روند مبارزات جاری کارگران، به آنها آموزش داده و سطح آگاهی سیاسی و تشکیلاتی آنها را بالا ببرند؟

در مقابل این دو انحراف در جنبش کمونیستی، دیدگاه ما کمونیستها قرار دارد. آلترناتیو سیاسی ما در مقابل جمهوری اسلامی، حکومت شورایی است. شوراهای کارگران و زحمتکشان که قرار است قدرت سیاسی را بچنگ آورند، یکمرتبه و همچون قارچ از دل زمین نمیرویند، بلکه تشکیل آنها تاریخچه ای دارد. هسته ی رهبری کننده ی شوراهای آینده، کارگرانی هستند که امروز در کارخانه های مختلف، اعتراضات کارگران برای کسب حقوق شان را سازماندهی میکنند. این اعتراضات کارگران، پدیده ی خودبخودی ای نبوده، بلکه محصول فعالیت مخفی کارگران پیشروی است، که خود را مخفیانه در کمیته های اعتصاب سازماندهی کرده اند. تجربه ی مبارزاتی کارگران نشان داده است، هر کجا که این مبارزه مخفیانه سازماندهی شود، دست جمهوری اسلامی برای بازداشت و به زندان افکندن سازماندهندگان این اعتراضات، کوتاه می ماند. بنابراین وظیفه ی کارگران آگاه اینست که در سراسر ایران چنین کمیته های مخفی اعتصابی را سازماندهی کرده و تلاش کنند که این کمیته ها در ارتباط با یکدیگر قرار بگیرند. هر زمان که کارگران توانستند به این مهم نایل آیند، میتوانند تنها به مقابله ای سراسری با جمهوری اسلامی برخاسته و با یک قیام مسلحانه آنها سرنگون کنند، بلکه این توانایی را دارند، که بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی و با تشکیل شوراهای هر کارخانه، در درون هر کارخانه، کنترل کارگری را برقرار کرده و از طریق نمایندگانشان در کنفرانس سراسری شوراهای، قانون اساسی مورد قبول شان را به تصویب رسانده و نمایندگان خود برای تشکیل دولت شورایی شان را انتخاب کنند. تنها چنین شکلی از حاکمیت کارگران و زحمتکشان است، که امکان دخالتگری مستقیم آنها در تعیین سرنوشت شان را تضمین میکند. مجلس موسسان، فریب کارگران و زحمتکشان ما بوده، جاده صاف کن به قدرت رسیدن مجدد بورژوازی و شکست انقلاب آینده ی ایران است. انقلاب 1918 آلمان شاهدی بر این مدعاست.

مجموعه ی حاضر که از سه بخش تشکیل شده است، تماما به یکی از انقلابات مهم اوایل قرن بیستم می پردازد: انقلاب نوامبر 1918 آلمان. بخش اول این مجموعه، نوشته ای از ویلی دیکهوت رهبر متوفی و از بنیانگذاران حزب مارکسیست لنینیست آلمان است. این نوشته که تحت نام "90 سال انقلاب نوامبر" در سال 2008 و بمناسبت نودمین سال این انقلاب از طرف نشر "راه نو" در آلمان منتشر شده، در واقع بخشی از کتابی است به نام "مقاومت پرولتری علیه فاشیسم و جنگ". این کتاب را ویلی دیکهوت در دوران فاشیسم هیتلری و بمنظور آموزش کادرهای این حزب نوشته است. ویلی دیکهوت در این کتاب نه تنها بر مبنای یک تحقیق همه جانبه در آرشیو حزب سوسیال دمکرات آلمان، به تشریح زنده ی روند انقلاب آلمان پرداخته، بلکه مهمتر از آن و به منظور درس گیری انقلابیون آلمان، به توضیح اشتباهات کمونیستها در آن مقطع نیز میپردازد. بررسی این اشتباهات میتواند برای کمونیستهای سراسر جهان درس آموز باشد.

انقلاب آلمان، که پیروزی یا شکست آن برای تمامی جنبش کارگری کمونیستی اروپا، بویژه انقلاب اکتبر 1917 در روسیه، از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، متأسفانه از طرف کمونیستهای ایرانی و بدلیل حاکمیت حزب توده در عرصه ی ترجمه ی آثار تئوریک، مورد بی توجهی مطلق قرار گرفته است. در آثار ترجمه شده در جنبش کمونیستی ایران، متأسفانه هیچگونه ترجمه ی دقیقی از این انقلاب موجود نیست، چه برسد به یک جمع بندی همه جانبه ی علمی از آن. این واقعیت موجب شده است که کسانی اینجا و یا آنجا در طی مقالاتی، به تبلیغ نظریاتی در مورد این انقلاب بپردازند، که در نهایت خاک پاشیدن در چشم خواننده بوده و من غیر مستقیم، تبلیغ نظریه ی خاصی در مورد انقلاب ایران را مد نظر دارد. از جمله ی این نوشته ها، نوشته ایست که اخیرا از طرف آقای سعید رهنما تحت عنوان "انقلاب 1918 آلمان" در سایت "اخبار روز" و تحت لینک

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=79250>

منتشر شده است.

قبل از پرداختن به موضوع انقلاب آلمان و نوشته ی آقای رهنما، لازم میدانم که در مورد آقای رهنما توضیح دهم که ایشان خود را جزو سوسیال دمکراتهای "رادیکال"ی میدانند، که قصد انداختن "طرحی نو" در سر دارند، طرحی که اگر اندکی خراشش دهی، خروار خروار اندیشه ی ناب سوسیال دمکراسی از آن بیرون میزند، اندیشه ای که اتفاقا تاریخ، با همین انقلاب آلمان، دست رد بر سینه ی آن زده است. هر چند که پرداختن به این اندیشه در این مقال نمیگنجد، اما برای اینکه بی دلیل اتهامی به آقای رهنما وارد نیآورده باشم، خواندن مقاله ی ایشان تحت عنوان "سوسیال دمکراسی رادیکال: فاز گذار به سوسیالیسم دمکراتیک"، را بهمه ی خوانندگان توصیه میکنم. بدون اینکه قصد داشته باشم، که خواننده را از "لذت" خواندن نوشته ی فوق محروم کنم، برای شناخت بیشتر نظریات آقای رهنما مجبور هستم گوشه هایی از نظریات او را در اینجا ذکر کنم.

"مارکس همان‌طور که می‌دانیم جامعه‌ی پسا سرمایه‌داری را به دو فاز تقسیم کرد. در «فاز اول»، با آن‌که به زعم وی کار مزدی از میان بر داشته می‌شود، فرد تولیدکننده در مقابل «مقدار کاری» که برای جامعه انجام می‌دهد، از آن برای تأمین مایحتاج خود برداشت می‌کند. اما در «فاز بالایی» قرار است که تمامی تمایزها و نابرابری‌ها از بین رود. شاید از آن‌جا که حتی فاز اول مارکس بسیار ایدئالیستی بوده و نمی‌توانسته بلافاصله در جامعه‌ی پسا سرمایه‌داری برقرار شود، سوسیال‌دموکرات‌های آلمان و روسیه تعبیر متفاوتی از فاز اول ارائه کردند...

در پاسخ به سوال اول، یعنی «کدام سوسیالیسم»، با توجه به شکست‌های گذشته، سوسیالیسم موردنظر ویژگی‌هایی باید داشته باشد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- ضمن حفظ ایده‌آل‌های دیدگاه مارکسی و مبارزه‌ی بی‌امان در جهت آن، سوسیالیسم مورد نظر باید عملی و قابل دست‌یابی باشد: بر خلاف حوزه‌ی هنر و ادبیات که می‌تواند پهنه بی‌پایان تصور و تخیل باشد، در حوزه‌ی سیاست آنچه که عملی و قابل دست‌یابی نباشد، فایده‌چندانی نخواهد داشت....

اگر سوسیالیسم دموکراتیک نباشد و اکثریت مردم آزادانه آن را نپذیرفته باشند، نظام نظامی سرکوبگر خواهد بود و سرانجام شکست خواهد خورد. به عبارت دیگر اول جامعه باید سوسیالیست شود و از نگاه یک دولت سوسیالیستی را انتخاب کند. در غیر این صورت یک اقلیت سوسیالیست باید نظر خود را به اکثریت جامعه تحمیل کند....

حال به مسأله‌ی چگونگی گذار می‌رسیم. دو فاز تحول اجتماعی مارکس مربوط به جامعه پسا سرمایه‌داری است، اما همان‌طور که اشاره شد، به‌جز توقع انقلاب اجتماعی، به چگونگی گذار از سرمایه‌داری نپرداخت. منطقاً همان‌طور که به‌قول مارکس «پاره‌ای از جنبه‌های اقتصادی، اخلاقی، و فکری جامعه‌ی کهن در جامعه‌ی نوین تداوم می‌یابد»، پاره‌ای از همین جنبه‌های اقتصادی، اخلاقی، و فکری قاعدتاً باید در جامعه‌ی کهن شکل بگیرند. به عبارت دیگر عناصری از سوسیالیسم باید در جامعه‌ی سرمایه‌داری شکل گیرد....

زمانی که یشتیانی اکثریت مردم به حد کافی تأمین شد، فعالیت‌ها بر حوزه‌ی سیاسی و کسب قدرت دولتی به‌شکل دموکراتیک و مسالمت‌جویانه متمرکز می‌شود. هدف کسب قدرت، نه «خرد کردن مائین دولتی»، بلکه اصلاح نظام سیاسی، ایجاد تغییرات لازم در سیستم انتخاباتی و متحول کردن آن به‌قول مارکس از «وسیله‌ی فریب، به وسیله‌ی رهایی» است....

آقای رهنما بعد از این همه مقدمه و صغری و کبری چیدن، مقاله‌ی خود را چنین به پایان میرساند:

"نیازی به تاکید نیست که سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست. هیچ اقتصاد سوسیالیستی قادر نخواهد بود که در نظام سرمایه‌داری گلوبال تحت سلطه‌ی بانک‌ها و شرکت‌های غول‌پیکر چندملیتی، نهادهای اقتصادی بین‌المللی از جمله بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی، و بانک‌های مرکزی قدرت‌های بزرگ نظیر خزانه داری آمریکا و بانک اتحادیه اروپا، به حیات خود ادامه دهد. موفقیت نظام سوسیالیستی در سطح جهانی متکی به تحولات سوسیالیستی در درون کشورهای قدرتمند سرمایه‌داری و نهادهای اقتصادی تحت سلطه آن‌ها است. این نیز خود به موفقیت نیروهای ترقی‌خواه در کسب قدرت سیاسی در این کشورها بستگی دارد." (تمامی تاکیدات از من است).

این به چه معناست؟ به این معناست که کمونیست‌های کشورهای ایران، فعلاً بایستی خودشان را با "کار تدارکاتی آرام" سرگرم کرده، در جهت "جلب نظر اکثریت مردم به سوسیالیسم"

خود را مشغول کرده و حتی در صورت و با وجود یک اوضاع انقلابی، هیچگونه تلاشی برای برپایی حکومتی کارگری و اقدامات رادیکال در جهت بهبود زندگی فلاکت‌بار اقتصادی کارگران و زحمتکشان نکنند، چرا که تمامی این تلاشها از قبل محکوم به شکست است، چرا که بایستی منتظر تغییرات اساسی در کشورهای امپریالیستی باشیم!!!

همانطور که گفتم در این مقال، امکان پرداختن به نظریات آقای رهنما نیست. علت ذکر نظریات ایشان، بدین منظور است که به خواننده‌ی فارسی زبان نشان داده شود، که چه کسی و با چه اندیشه‌ای به بررسی انقلابات قرن بیستم و از آنجمله انقلاب 1918 آلمان پرداخته است.

نوشته‌ی آقای رهنما در مورد انقلاب آلمان حاوی دو خطای فاحش است. اولاً:
آقای رهنما معتقد است که هم جناح راست سوسیال دموکراسی و هم جناح چپ آن (بویژه شخصاً کارل لیبکنشت) دچار "اشتباهاتی" شدند که کار را به شکست آن انقلاب کشاند. ایشان مشخصاً در مورد لیبکنشت معتقد است که ردّ پذیرش همکاری از طرف او با دولت موقت‌ی که از سه وزیر جناح اکثریت و سه وزیر جناح مستقلین تشکیل شده بود، "اشتباه" بود. اثبات درستی و یا نادرستی این استدلال آقای رهنما زمانی عملی است، که تصویر درستی از ماهیت حزبی داشته باشیم که قدرت سیاسی را از ارتجاع آلمان برای مدت کوتاهی به امانت گرفته بود. اما قبل از پرداختن به این بحث لازم میبینیم که توضیح دهیم که اطلاق "اشتباه" به سیاست‌های جناح اکثریت حزب سوسیال دموکرات، ناشی از "عدم درک" آقای رهنما از ماهیت طبقاتی این حزب و علت بقدرت خزیدن آن، در بحبوحه‌ی انقلاب آلمان است. آقای رهنما در نوشته‌ی خود طوری وانمود میکند، که انگار هم جناح اکثریت و هم گروه اسپارتاکیست خواهان رسیدن به سوسیالیسم بودند، منتها هر کدام به شیوه‌ی خاص خود. بهمین دلیل برای اقدامات هر دو جناح، از لفظ "اشتباه" استفاده کرده است. این درست مثل اینست که کسی در مورد نتایج عملی سیاست‌های حزب توده و سازمان فدائیان "اکثریت"، بعد از بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی، از لفظ "اشتباه" استفاده کند.

برای اینکه موضوع را روشنتر کنیم، بیائیم کمی در مورد تاریخ حزب سوسیال دموکرات آلمان صحبت کرده و ببینیم که این حزب در مقطع انقلاب 1918 آلمان در کجا ایستاده بود.

من طیّ بخش اول نوشته‌ی ای به نام "در دفاع از سوسیالیسم مارکسی" که در سایت سازمان فدائیان
اقلیت
تحت
لینک

http://www.fadaian-aghaliyat.org/fileha/opinion/pdf/marxian_socialism.pdf

f

قابل خواندن است، بر مبنای نظرات مارکس و انگلس در مورد طرح برنامه‌های حزب سوسیال دموکرات آلمان، به بررسی نظرات برنامه‌ای این حزب پرداخته و اپورتونیزم این حزب را نشان داده ام. حزب سوسیال دموکرات آلمان که در واقع حزب رفرمیستی بود که برای کسب رفرم‌هایی در چارچوب مناسبات حاکم بر آلمان فعالیت میکرد، در تاریخ خود همانقدر به سوسیالیسم اعتقاد داشت

که حزب توده و فرزند خلفش سازمان فدائیان "اکثریت" به سوسیالیسم اعتقاد داشته و دارند. اپورتونیزم این حزب به ویژه بعد از مرگ انگلس و با نبودن یک اتوریته ی انقلابی، با سرعت بیشتری به منجلاب خیانت به طبقه ی کارگر در غلطید. با آغاز قرن بیستم و ورود سرمایه داری به مرحله ی امپریالیسم، جهان، شتابان به سمت یک جنگ جهانی پیش میرفت. این اوضاع باعث تشدید مبارزات طبقاتی بویژه در اروپا گردیده بود. همزمان با رشد این مبارزات، در تمامی احزاب سوسیال دمکرات اروپایی، خط کثی های سیاسی، هر چه بیشتر نمودار میگشت. جناح های انقلابی کم کم خود را از سایر جناح ها متمایز میکردند. بعنوان مثال بلشویسم از منشویسم و سایر جریانات انحرافی، با قاطعیت بیشتری جدا میگشت. متأسفانه این جدایی در درون حزب سوسیال دمکرات آلمان در آن مقطع صورت نگرفت و این به رهبری آن حزب قدرت مانور خارق العاده ای بخشیده بود. این رهبری هر چند که نه اعتقادی به انقلاب، چه رسد به نوع قهرآمیزش، داشت و نه استقرار سوسیالیسم بعنوان درخواستی بلافاصله برایش مطرح بود، کماکان خود را نماینده ی منافع کارگران و زحمتکشان آلمان نشان میداد. بر همین مبنا بود که در کنفرانسهای بین المللی احزاب سوسیال دمکرات، تن به امضاء موازینی میداد، که عملاً اعتقادی به آنها نداشت. از جمله ی این موارد، پذیرش عدم حمایت از بورژوازی خودی، در صورت وقوع یک جنگ جهانی بود. حزب سوسیال دمکرات آلمان که تنها به تایید لفظی این مصوبه بین المللی اعتقاد داشت، با شروع جنگ جهانی اول در سال 1914 و با حمایت از طرح اعتبارات جنگی در مجلس آلمان، عملاً راه خود را از سوسیال دمکراسی رادیکال جدا کرده و عامل تضعیف و انشعاب در بین الملل دوم گردید. خیانت این حزب اما به تایید اعتبارات جنگی محدود نشد. این حزب نه تنها از طریق رهبری اتحادیه های کارگری، که تماماً شعبات رهبری این حزب در جنبش کارگری بودند، دستور قطع مبارزه ی طبقاتی کارگران علیه سرمایه داران را صادر کرد، بلکه همچون سگی وفادار به صاحبش، نه تنها به تعقیب انقلابیونی میپرداخت که "جسارت" بخرج داده و علیه رهبری و مواضع آن تبلیغ میکردند، بلکه با جاسوسی در جنبش کارگری، بدنبال رد پای سازماندهندگان اعتصاباتی بود، که بعداً یک به یک و از بالای سر رهبری اتحادیه ها سازماندهی میشدند. مگر دستگیری کارل لیبکنشت، که تنها نماینده ی سوسیال دمکراتی بود، که علیه اعتبارات جنگی رای داد، و اعزام او به سربازی، در همکاری با رهبری این حزب صورت نگرفت؟

بنابراین بطور خلاصه بایستی گفت که حزب سوسیال دمکرات آلمان، در مقطع انقلاب 1918 بهیچوجه نه خواهان انقلابی پرولتری بود و نه خواهان استقرار سوسیالیسم. تنها دغدغه ی این حزب، کسب کرسی های بیشتر پارلمانی بمنظور قدرت بیشتر در چانه زنی با بورژوازی برای پیشبرد رفرم های مدنظر رهبری حزب بود. این حزب فاقد کاراکتر یک حزب کارگری کمونیستی رزمنده بود. برعکس رهبری جناح اکثریت حزب، بخشی از رهبری مخالف جناح اکثریت، از جمله روزا لوگزامبورگ، کلارا زتکین و کارل لیبکنشت کاملاً از منافع کارگران و زحمتکشان آلمان دفاع کرده، نه تنها خواهان سوسیالیسم بودند، بلکه همچون بلشویکها از دیکتاتوری پرولتاریا و انتقال تمامی قدرت به شوراهای کارگران و سربازان دفاع میکردند. بنابراین این دو جناح، یعنی جناح اکثریت حزب و جناح معروف به اسپارتاکیست، از دو منافع طبقاتی کاملاً متضاد طرفداری میکردند، منافی

که در آن مقطع کاملاً در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده و بهیچوجه امکان آشتی مابین آنها وجود نداشت.

اگر رک و پوست کنده بگویم، حزب سوسیال دمکرات آلمان در آن مقطع و بویژه بعد از دریافت قدرت سیاسی از دست ارتجاع آلمان، به حزبی ضد انقلابی تبدیل شده بود، که تنها هدفش دهنه زدن به انقلاب به هر قیمتی بود، حتی به قیمت قتل عام و نابودی فیزیکی کارگران انقلابی معترض به سیاستهای این حزب. در واقع این حزب نه مرتکب "اشتباه"، بلکه مرتکب خیانت به منافع زحمتکشان آلمان شده بود.

آقای رهنما اما واقعیت طبقاتی این حزب را نادیده گرفته و سیاستهای آنرا تنها "اشتباه" نام مینهد، چرا که از دید ایشان، حزب سوسیال دمکرات قطعاً حزبی سوسیالیستی و خواهان استقرار سوسیالیسم بود، گیرم که با درکی متفاوت از اسپارتاکیستها.

دوماً:

آقای رهنما در نوشته اش یک موضوع "کوچک" را کاملاً "فراموش" کرده است، موضوعی که دانستن آن توضیح دهنده ی دلیل پافشاری رهبری جناح اکثریت حزب سوسیال دمکرات در عدم تغییرات انقلابی رادیکال در ارتش و بوروکراسی دولتی است. آیا ما حق نداریم از آقای رهنما سؤال کنیم که به چه دلایلی ارتجاع آلمان در مقطع انقلاب، حاضر به تفویض مسالمت آمیز قدرت سیاسی اش به حزب سوسیال دمکرات شد؟ آیا ما محق نیستیم از آقای رهنما سؤال کنیم، که چرا جناح اکثریت سوسیال دمکراسی نمیخواست که نه ساختار ارتش و نه بوروکراسی دولتی تغییر کنند؟ راز این ممانعت در چه بود؟

راز این ممانعت در همان موضوع "کوچک"ی است که آقای رهنما بعنوان یک محقق "رادیکال" از بیان آن خودداری کرده، اما هر بچه دبیرستانی آلمانی به آن واقف است: **میثاق ابرت - گرونر**. بچه دبیرستانی ها در آلمان و در کتاب تاریخ شان میخوانند، که در مقطع انقلاب 1918 در آلمان، مابین ابرت بعنوان رهبر جناح اکثریت حزب سوسیال دمکرات، و ژنرال گرونر فرمانده عالی کل ارتش آلمان توافقی صورت گرفت. مطابق این توافق هر دو جناح، متقبل تعهداتی شدند. ژنرال گرونر که در اکتبر 1918 جانشین ژنرال لودن دورف در فرماندهی ارتش آلمان گردیده بود، متعهد شد، که اگر ابرت بعنوان رهبر دولت جدید بپذیرد که رهبری ارتش کماکان در دستان فرماندهان ارتش باقی بماند، ارتش مشروعیت دولت ابرت را به رسمیت شناخته و این دولت را در سرکوب انقلابیون رادیکال (منظور اسپارتاکیستهاست) حمایت خواهد کرد. آیا بدین ترتیب واضح نمیگردد که چرا حزب سوسیال دمکرات آلمان پس از تشکیل دولت مایل به دست زدن به قدرت رهبری ارتش و تغییر بوروکراسی نبود؟ آیا مشخص نیست که چه لیبکنشت در دولت موقت شرکت میکرد و چه نمیکرد، توسط ارتش و در همکاری با جناح خائن اکثریت، بقتل میرسید؟

واقعیت اینست که ارتجاع آلمان در مقطع انقلاب نوامبر 1918 کاملاً آگاهانه قدرت را به سوسیال دمکراسی خائن منتقل کرد. بورژوازی آلمان چاکری این حزب در دفاع از منافع بورژوازی را در

مقطع جنگ دیده و شکی نداشت، که از طرف رهبری حزب سوسیال دمکرات، خطری حاکمیت سیاسی و اقتصادی او را تهدید نمی کند. بنابراین بدون دغدغه ی خاطر تن به این انتقال قدرت داد. در واقع این انتقال قدرت، تنها تضمین واقعی ادامه ی حیات بورژوازی بود. بورژوازی اما از این انتقال، اهداف دیگری را نیز در سر می پروراند.

واقعیت این بود که بورژوازی آلمان در جنگ جهانی اول که بمنظور تقسیم مجدد جهان صورت گرفت، شکست خورده و مجبور بود بهر طریقی به کشورهای فاتح، یعنی انگلستان و فرانسه، نه تنها غرامت جنگی بپردازد، بلکه بخشی از سرزمین هایی را که در خلال جنگ تصرف کرده بود، بازگرداند. بورژوازی میدانست که اگر در آن اوضاع، کماکان مستقیماً در قدرت سیاسی بماند، مجبور است که تن به مطالبات متفقین دهد، و این موضوع بدون شک در ذهنیت تاریخی کارگران و زحمتکشان آلمانی بعنوان خیانت به منافع شان ثبت خواهد شد. بورژوازی برای فرار از این موضوع بود که با توجه به شناختی که از ماهیت رهبری حزب سوسیال دمکرات داشت، و با توجه به اینکه اوضاع سیاسی، روز به روز انقلابی تر میشد، به این موضوع رضایت داد، که نه تنها از پادشاه، خلع قدرت شود، بلکه حزب سوسیال دمکرات به قدرت برسد. بدین ترتیب بورژوازی توانست نه تنها گریبان خود را از این مهلکه برهاند، بلکه میتوانست در تبلیغات بعدی اش علیه حزب سوسیال دمکرات، این حزب را مسئول "خیانت" به منافع مردم آلمان قلمداد کند. این سیاست دقیقاً از طرف بورژوازی بعداً عملی شد.

در واقع اگر به موضوع به قدرت رسیدن حزب سوسیال دمکرات در آن مقطع حساس، به این شکل نگاه شده و مشخص شود که این حزب در واقع برای نجات بورژوازی از مخمصه ای که به آن دچار شده بود، بقدرت رسید، دیگر جایی برای بحث های حاشیه ای همچون، چرا کارل لیبکنشت از شرکت در دولت موقت سرباز زد، باقی نمی ماند.

یک بحث جدی درباره ی دلایل شکست انقلاب 1918 آلمان اگر میخواهد خود را تنها به بررسی مواضع جناح اکثریت حزب سوسیال دمکرات محدود کند، متأسفانه همه جانبه نبوده و ناقص است. بدون شک در اردوگاه نیروهای انقلاب نیز ضعف هایی وجود داشت، که موجب قدرت بلامنازع رهبری حزب سوسیال دمکرات بر روند آن انقلاب گردید. یک انتقاد کمونیستی بایستی این طرف قضیه را هم دیده و مورد بررسی قرار دهد. برآستی چرا انقلاب آلمان با وجود یک جنبش کارگری قوی که حتی در دوران خفقان جنگ جهانی اول، توانست از بالای سر اتحادیه های کارگری رسمی، چندین اعتصاب را سازمان داده، با اعتلاء جنبش انقلابی، خود را در شوراها متشکل کرده و بعد از انقلاب، در کارخانه ها کنترل کارگری اعمال کند، نتوانست به سمت سوسیالیسم حرکت کند؟ چرا این شوراها کارگری قوی، نه تنها از پس اپورتونیسیم رهبری حزب سوسیال دمکرات بر نیامدند، بلکه در کنفرانس سراسری شوراها که در تاریخ 16 تا 21 دسامبر 1918 برگزار گردید، بدنبال شعار رهبری حزب سوسیال دمکرات رفته و با رای به برگزاری مجلس ملی قانون گذار، عملاً از خود سلب قدرت کردند؟ بعبارت دیگر چرا این شوراها کارگری، از گروه اسپارتاکیست، که شعار تمامی

قدرت به دستان شوراهاى کارگران و سربازان را میداد، پیروى نکردند؟ براستى ایراد کار در کجا بود؟

واقعیت اینست که کارگران آلمانى با وجود روحیه ی بالای ضدّ جنگ شان در آن مقطع، بدلیل حاکمیت بلامنازع حزب سوسیال دمکرات بر جنبش کارگری، درکى از سوسیالیسم نداشتند. در واقع آنچه که آنها را به میدان مبارزه کشانده بود، اساساً نتایج ویرانگر جنگ جهانی اول بود. این کارگران که به رهبرى حزب اعتماد داشتند، در طىّ جنگ به غلط بودن سیاست حزب در مورد جنگ پی برده بودند، اما درک روشنى نه از خود جنگ و نه از آلترناتیو جامعه ی سرمایه داری داشتند. بهمین دلیل با وجود سازماندهى مخفی در کمیته های کارخانه و برپایی اعتصابات متعدد در طول جنگ، با وجود تشکیل شوراهاى کارگری و اعمال کنترل کارگری بر تولید بعد از انقلاب، ناتوان از درک این واقعیت بودند، که تمامی تلاش هایشان زمانى میتواند ثمر دهد، که نه تنها قدرت سیاسى را هم از آن خودشان کنند، بلکه قاطعانه به سمت سوسیالیسم حرکت کنند.

در اینمورد اما نمى توان کارگران را مقصّر دانست. تقصیر اصلی به گردن جناح رادیکال حزب سوسیال دمکرات بود، که در دورانى که جنبش بین المللى سوسیال دمکراسى در حال تجزیه به دو جناح رادیکال و اپورتونیست بود، هیچگونه عکس العملی از خود نشان نداده و نه خودش را سازماندهى کرد، و نه به فکر سازماندهى انقلابی کارگران بود. زمانى هم که در روزهای اواخر سال 1918 دست به تشکیل حزب کمونیست زد، دیگر کار از کار گذشته و ضدّ انقلاب غالب شده بود. در واقع جنبش کارگری در آلمان فاقد یک حزب کارگری کمونیستى با سیاست رادیکال بود. این نبود حزب کارگری کمونیستى رزمنده، موجب گشت، که با وجود شوراهاى کارگری در کارخانه ها، این جنبش شورایی به نتیجه نرسد.

اگر انقلاب آلمان با وجود شوراهاى کارگری نتوانست به پیروزی برسد، آیا انقلاب آینده ی ایران میتواند با تکیه ی یکجانبه بر شوراها به پیروزی برسد؟ آیا سازماندهى و آموزش سوسیالیستى کارگران در جنبش کارگری فعلی در ایران توسط کارگران کمونیستى همچون شاهرخ زمانى، تضمینی برای عدم تکرار اشتباهات کمونیستهای آلمانى نیست؟

اگر پاسخ به این سؤال مثبت است، آیا این کارگران کمونیست به یک تشکیلات مخفی، سراسرى و کمونیستى رزمنده، برای هماهنگ و سراسرى کردن مبارزاتشان احتیاج ندارند؟ این تشکیلات مخفی، سراسرى، رزمنده و کمونیستى هیچ چیزى بجز حزبی کارگری کمونیستى نمى تواند باشد.

همانطور که در ابتدای این مقدمه ذکر شد، بخش اول این مجموعه، بیانگر نظرات حزب مارکسیست لنینیست آلمان در مورد انقلاب 1918 است. در بخش های دوم و سوم این مجموعه، نظرات دو جناح دیگر حزب سوسیال دمکرات، یعنی جناح اکثریت و جناح مستقلین با رهبرانى چون کائوتسکی و برنشتاین را آورده و تشابه نظری این دو جناح با نظرات بخشى از سوسیال دمکراسى ایرانی نشان داده خواهد شد.

پیشگفتار ناشر

انقلاب نوامبر آلمان، 90 سال پیش، یعنی در نوامبر 1918 با قیام ملوانان شهر کیل آغاز گشت. کارگران و سربازان با این انقلاب، بر کشتار و گرسنگی جنگ جهانی اول نقطه‌ی پایان گذاشتند. دستاورد کارگران و سربازان انقلابی، در خلال چند هفته، بیش از چندین دهه بود: حقوق و آزادیهای دموکراتیک، حق تشکّل و شوراهای کارخانه، حق رای برای زنان، حقوق اتحادیه‌ای، اجتماعی و کارخانه‌ای. پادشاه خلع‌ید شده و مجبور شد با چاکران درباری اش به خارج بگریزد. اما انقلابیون موفق نشدند که هدفشان، یعنی جمهوری سوسیالیستی مطابق با نمونه‌ی انقلاب اکتبر روسیه، را برقرار کنند. خواست مبارزه‌ی انقلابی و شجاعت قهرمانانه‌ی توده‌ای موجود، اما رهبری یک حزب انقلابی توده‌ای باتجربه وجود نداشت.

"شاهکار" غم‌انگیز رهبری سوسیال دموکراسی و اتحادیه‌ها در این شرایط این بود، که همه‌کاری را انجام دهند، تا کارگران را مجدداً به دولت بورژوازی متصل کنند. هدف آنها خفه کردن بی‌سروصدای انقلاب بود. زمانیکه آنها به اینکار موفق نشدند، راه ضد انقلاب وحشیانه و ارتجاعی را برگزیدند. هزاران کارگر انقلابی و رهبرانشان، روزاً لوگزامبورگ و کارل لیبکنشت، را به قتل رساندند. بدین ترتیب سرمایه‌ی انحصاری توانست خودش را در قدرت حفظ کند.

ویلی دیکهوت (رهبر متوفی حزب مارکسیست لنینیست آلمان) در این نوشته (از تجارب انقلاب 1918 آلمان) این درس را می‌گیرد، که یک شروع انقلابی جدید چگونه میتواند باشد: تنها راه به سوسیالیسم، در هم شکستن قدرت دولتی بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست. یک انقلاب موفق تنها زمانی ممکن است، که این انقلاب به رهبری حزبی مارکسیست لنینیست پیش برده شود، که دارای ایدئولوژی و سیاست روشن بوده، در مبارزه آبدیده و در پیوند با توده باشد.

نودمین سالگرد انقلاب نوامبر 1918، که تاکنون تنها انقلاب سوسیالیستی در آلمان است، موقعیت خوبی برای یادآوری این آموزه هاست، بویژه اینکه مطبوعات بورژوائی از این موضوع چشم پوشی نخواهند کرد، که افسانه‌های ضد کمونیستی بیشماری در مورد این انقلاب را انتشار دهند.

نوشته‌ی پیش رو بخشی از کتابی از ویلی دیکهوت به نام "مقاومت پرولتری علیه فاشیسم و جنگ" است. او این کتاب را در دوران فعالیت غیر قانونی اش در فاشسیم هیتلری بعنوان جزوه‌ی آموزشی بمنظور مقاومت فعال پرولتری نوشت.

تغییر سیاسی سال 1918 در آلمان

جنگ جهانی خرد کننده ی 1914 تا 1918 نیروی خلق آلمان را کاملاً به انتها رسانده و خواست مقاومت بوجود آمده توسط تبلیغات بورژوائی را در هم شکست. 800000 زن و کودک قربانیان سیاست محاصره ی گرسنگی شدند. توده ی خلق روز به روز بیشتر از جنگ خسته، و خواستار صلح گردیدند.

سیاست مقاومت، ضربه ی نهایی را توسط حمله ی بزرگ ماه مارس 1918 خورد. همانگونه که به خلق آلمان توسط تبلیغ سیاست انتقام گیری، در سالهای 1943/1944، امید به پایان بزرگ و پیروزی نهایی داده شد، همانگونه هم در سال 1918 و همزمان با تبلیغ سیاست انتقام گیری، توسط حمله ی بهار آن سال، و گره زدن اهدافی بالا با این حمله، خلق را به خوش بینی پیروزی نزدیک و صلح سوق دادند.

حمله ی بهار 1918 قماربازی ای بود، که سران بالای ارتش، با وجود چند پیروزی تاکتیکی، آنرا باختند. این بازی بایستی شکست میخورد، چرا که کمبود نیروی رزرو و وسایل جنگی، نمی توانست منجر به تاثیر استراتژیک پیروزی های تاکتیکی شود. مرگ 5000 افسر و 600000 سرباز، بعلاوه ی مجروحین و اسرا، یعنی از دست دادن بیش از یک میلیون نیروی ارتش، نتیجه ای بود، که سران بالای ارتش ریسک آنرا بجان خریده بودند، ولی برای خلق، آخرین توهمات یک صلح و پیروزی نزدیک را بطور قطع در هم شکست.

تکامل موقعیت انقلابی

ناآرامی انقلابی و شک دربارۀ موقعیت نکبت بار در جنگ مدتها بود که در توده ی وسیع خلق خودش را نشان میداد. نیروی آلمان و بیش از آن اطیش به انتها میرسید...

در ژوئن 1916 در برلین 55000 کارگر بطور غیرمنتظره ای و بیشتر به دلایل سیاسی و نه بخاطر بهبود وضعیت اقتصادی شان، وارد اعتصاب شدند. برای بورژوازی و متحدینش یعنی رهبری سوسیال دمکراسی و اتحادیه های کارگری، ظهور ناگهانی یک چنین عملی قابل درک نبود. آنها نه علاقمند به دلیل چنین حرکت توده ای، بلکه فقط علاقمند بودند بدانند چه کسانی رهبران و سازماندهندگان آن بوده اند. رهبران این حرکت، کارگران کارخانه های بزرگی بودند، که در "کمیته های کارخانه" غیر قانونی متحد شده بودند، کمیته هایی که از بالای سر رهبری اتحادیه ها، این اعتصاب را آماده و رهبری کرده بودند.

رهبران اتحادیه ها بدنبال این حرکت، همه گونه تلاشی کردند، که این اولین پیشقراولان شوراهای انقلابی کارگران را شناسایی و شرکت کنندگان در آنرا به مسئولین نظامی تحویل دهند. اما این کار آنها هیچ فایده ای برایشان نداشت، و تکامل انقلابی به جلو میرفت، چیزی که بوسیله ی اعتصاب سیاسی توده ای در آوریل 1917، که 300000 کارگر در آن شرکت کردند، به اثبات رسید....

طبقه ی حاکم کاملا آگاه بود، که میتواند به رهبران سوسیال دمکرات اتحادیه های کارگری اعتماد کند. بورژوازی با رهبران این اتحادیه ها و نه با کارگران، متحد شده بود. این موضوع از سخنرانی 30 دسامبر 1918 دکتر رایشرت، که از کارفرمایان صنعت فولاد بود، نتیجه گرفته میشود:

"در واقع وضعیت از همان اولین روزهای اکتبر (1918) مشخص بود. موضوع از این قرار بود: چه کسی میتواند شرکتها را در مقابل اجتماعی شدن تمامی شاخه های اقتصادی و دولتی کردن تهدید کننده و انقلاب در راه، حفاظت کند؟ ظاهرا به نظر میرسید فقط کارگران متشکل، تاثیر بزرگی داشته باشند. از این موضوع نتیجه گرفته شد، که در خلال ناامنی عظیم عمومی، با توجه به قدرت متزلزل دولت و حاکمیت، فقط در کارگران، دوستانی قوی وجود دارد. این دوستان، اتحادیه های کارگری هستند".

اما با وجود این اتحاد دولت با رهبران اتحادیه های رفرمیست و رهبران حزب سوسیال دمکرات، در ژانویه - فوریه 1918 در برلین یک اعتصاب سیاسی عمومی سربرآورد، که 500000 کارگر در آن شرکت کردند. از این لحظه به بعد، از زمانیکه آشکارتر شد، که آلمان به سمت فروپاشی نظامی، اقتصادی و سیاسی میرود، اولین تلاش ها برای سرنگونی حاکمیت سرمایه داری آغاز گشت. آلمان به سرعت به سمت بحران انقلابی میرفت.

در تابستان 1918 سهمیه ی نان کم شد، هر چند که حکومت توسط تصرف اوکراین به مردم وعده های فریبکارانه داده بود. در اوت همان سال و در حمله ی وحشتناک فوکس در مناطق مابین آنس و آوره در فرانسه، به ارتش آلمان شکست سختی وارد شد. در این ماه، در جبهه ی غرب 250000 سرباز آلمانی خود را به دشمن تسلیم کردند. در اول اکتبر سران ارتش، بمنظور جلوگیری از فروپاشی جبهه، به شاهزاده ماکس فون بادن، که وظیفه ی تشکیل دولت به او داده شده بود، پیشنهاد یک آتش بس در ظرف 24 ساعت را عرضه کردند....

ژنرال گرونر به جای ژنرال لودندورف گذاشته شد، اما بعد از آن پیشنهاد آتش بس، این کار هم نتوانست دیگر کمکی کند. شکست سیاسی و نظامی آلمان بدون توقف تکمیل میشد.

شروع انقلاب

افکار انقلابی ابتدا در ملوانان ریشه کرد. شورش های ملوانان، که بشدت سرکوب شدند، در سال 1917 آغاز گردیدند. رهبران این شورش تیرباران شده و سایر شرکت کنندگان به زندان افتادند. اما اعتصابات کارگران، شکستهای نظامی ارتش و بی آیندگی موقعیت اقتصادی و سیاسی نیروهای متحد آلمان در جنگ، مرتبا در میان توده ی ملوانان، نیروی انفجاری جدیدی را ذخیره میکرد. خبر حرکت قریب الوقوع ناوگان دریایی، که در یک جنگ عظیم، جناح دریایی ارتش را بایستی تقویت میکرد، جنگی که اما همچنین معنایش نابودی ناوگان دریایی آلمان بود، موجب انفجار انقلابی ملوانان گردید. وقتیکه در 28 اکتبر فرمان حرکت ناوگان دریایی صادر شد، ملوانان از اجرای آن خودداری کردند.

ملوانان ناوگان سوّم نیروی دریایی در شهر کیل، توسط همبستگی شان برای آزادسازی رفقاییشان، به دستگیری های گسترده ی ملوانان توسط ارتش پاسخ دادند. در سوّم نوامبر 1918 یک تظاهرات عظیم مشترک ملوانان و کارگران در خیابان های شهر کیل برگزار شد. یک گروه از نظامیان تلاش کرد به روی تظاهرکنندگان آتش بگشاید، که از طرف ملوانان به آنها پاسخ داده شد. از این لحظه به بعد، بهمن انقلاب دیگر قابل توقّف نبود.

ملوانان و سربازان پیاده، یک شورای سربازان تشکیل داده و مسلّح شدند. در تاریخ 4 نوامبر تعداد آنها به 20000 نفر رسید. نیروهایی که از طرف فرماندار نظامی علیه ملوانان اعزام شدند، به ملوانان پیوستند. این موضوع باعث شد که فرماندار نظامی، مطالبات قیام کنندگان را برآورده کند. این مطالبات چنین بودند: تایید شورای سربازان، آزادسازی ملوانان دستگیر شده و عدم مجازات ملوانانی که از دستور حمله سرپیچی کرده اند، رفتار بهتر با ملوانان، تامین یکسان ملوانان با افسران و آزاد شدن از سلام نظامی.

در اینزمان که مسجّل شده بود، که دیگر نمی توان جنبش انقلابی را شکست داده و انقلاب بدون توقّف راهش را ادامه میداد، درست در این لحظات، رهبری حزب سوسیال دمکرات (هاوسمن و نوسکه) به میان معرکه وارد شد. آنها خود را در راس جنبش انقلابی قرار داده، تا آنها را به کانالی بی خطر هدایت کرده، نوک انقلابی آنها شکسته و آنها را به منجلاّب اپورتونستی بکشانند. اینکه رهبری حزب سوسیال دمکرات هیچگونه تمایلی به تدارک انقلاب نداشت را شایده من در سخنرانی اش در ژوئن 1922 آشکارا چنین تایید میکند:

"حزب سوسیال دمکرات هرگز هیچگونه تبلیغات ضدّ سلطنتی، فعالیت مثبت جمهوری خواهی نداشت، چرا که این موضوعات برای ما تا یک زمان مشخصی موضوعاتی جانبی بودند... این اتهام، که سوسیال دمکراسی خواهان انقلاب نوامبر بود یا آنها تدارک دید، یک دروغ مسخره ی تبلیغاتی نابخردانه ی دشمنان ماست".

سوسیال دمکراسی اما هنوز این توانایی را نداشت که انقلاب را خفه کند. اوایل نوامبر 1918 اعتصاب عمومی کارگران کیل، بعنوان تظاهر علنی عظیم طرفداری از ملوانان، آغاز گردید. قوه ی قهریه بدست شورای کارگران و سربازان افتاد. در همان روز جنبش انقلابی به شهرهای لوبک و هامبورگ گسترش یافت. فراخوان شورای سربازان شهر لوبک توضیح میدهد، که چگونه اپورتونیسیم از همان ابتدا به درون جنبش خزید:

"از امروز غروب قدرت در دستان ماست. ما بدین وسیله توضیح میدهیم، که کار ما در خدمت همقطاران مان چه در جبهه و چه در وطن است. میبایستی وضعیّت فاسد و دیکتاتوری نظامی بطور اساسی برچیده میشد. هدف فعالیت ما آتش بسّ فوری و صلح است. ما از مردم خواهش میکنیم که آرامش را حفظ کنند. از طرف ما هیچگونه اقدامی صورت نخواهد گرفت، که فعالیت بمنظور ادامه ی زندگی اقتصادی را بتواند عوض کند. همه چیز کماکان بصورت قبل خواهد بود. ما از مردم همکاری وسیعی ای را انتظار داریم. ما میتوانیم مشخص کنیم، که این تغییرات و تغییرات امور

نظامی، در شهر لوبک بدون خونریزی انجام شده و امیدواریم که همچنان بدون خونریزی پیش رود. ما در مورد ناآرامی ها هشدار میدهیم. غارت و دزدی با مرگ مجازات داده میشوند. توزیع مواد غذایی در دستان ادارات غیر نظامی باقی میماند.

لوبک، 5 نوامبر 1918

شورای سربازان"

منظور از "حفظ آرامش"! قبل از همه طبقه ی کارگر است. این طبقه نباستی یقه ی دشمن طبقاتی اش، که او را استثمار و سرکوب کرده، به گرسنگی محکوم نموده است، را بسختی بگیرد. بله، این طبقه بایستی هنوز منتظر بماند، تا بخش هایی از بورژوازی و ضد انقلاب، در انقلاب اجتماعی " با رضایت همکاری کنند"، بطوری که این "تغییر بدون خونریزی"، همچنان بمنظور ادامه ی حاکمیت سرمایه داری، بدون خونریزی پیش رود. اما اگر کسی علیه خفه کردن انقلاب اجتماعی بپا خیزد، با مرگ مجازات میشود، و بدین ترتیب انقلاب بدون خونریزی پرولتاریا، به ضد انقلاب خونین تبدیل میشود، چرا که این ضد انقلاب هرگز و هیچ کجا ارتجاعش را بدون خونریزی پیش نبرده است.

اپورتونیستها در هامبورگ در ابتدا موفق به ممانعت از اعتصاب کارگران شدند، تا اینکه در یک تجمع توده ای، تصمیم به اعتصاب گرفته شد. از این زمان به بعد، انقلاب تمامی مناطق ساحلی را در بر گرفت. شعله های انقلاب تقریبا همزمان در جنوب، یعنی در مونیخ گسترش یافت. یک میتینگ عظیم کارگران در 7 نوامبر 1918 سرآغاز انقلاب در مونیخ بود. بخشی از مواضع قرائت شده شورای کارگران و سربازان در این میتینگ، بیانگر اپورتونیسم خزنده در این جنبش است:

"یک مجلس ملی قانونگذار، که برای آن تمامی زنان و مردان بالغ حق رای خواهند داشت، هر چه سریعتر فراخوانده خواهد شد. یک دوره ی نوین آغاز خواهد شد. ایالت بایرن میخواید آلمان را برای اتحاد خلق ها تجهیز کند. جمهوری دموکراتیک و اجتماعی بایرن این توان اخلاقی را دارد، که برای آلمان صلحی را بدست آورد، که آلمان را از بدترین چیزها در امان میدارد... شورای کارگران، سربازان و دهقانان از شدیدترین نظم دفاع خواهد کرد. اغتشاشات بدون ملاحظه سرکوب خواهند شد. امنیت افراد و مالکیت تضمین می شود. خود سربازان در پادگانها توسط شورای سربازان حکومت کرده و نظم را برقرار خواهند کرد. نبایستی مانع از خدمت افسرانی شد، که در مقابل مطالبات دوران تغییر یافته، مقاومتی نمی کنند. ما روی کمک موثر تمامی مردم حساب می کنیم. به هر کارگری برای آزادی جدید خوش آمد می گوئیم. تمامی کارمندان دولتی در پست هایشان باقی خواهند ماند. اصلاحات اساسی اجتماعی و سیاسی بلافاصله عملی خواهند شد. همه کمک کنید تا تغییر غیر قابل اجتناب سریع، آسان و صلح آمیز انجام شود. ما در دوران قتل های بیفایده ی وحشیانه، هر نوع خونریزی را محکوم کرده، جان هر انسانی بایستی مقدس باشد. آرامش را حفظ کرده و در ساختمان دنیای جدید همکاری کنید. جنگ برادرکشی سوسیالیست ها برای ایالت بایرن به پایان رسیده است."

چند نکته بایستی در اینمورد توضیح داده شود. اولاً:

"مجلس ملی قانونگذار" معنایش پارلمان بورژوازی و ادامه ی حاکمیت طبقاتی سرمایه داریست. آیا نتیجه ی انقلاب پرولتری بایستی چنین مجلسی باشد؟ پرولتاریا بدون شک نمی تواند کمونیسم را یکمرتبه عملی کند. کمونیسم به یک دوران انتقالی احتیاج دارد، که مارکس در برنامه گونا گونا دربارۀ آن چنین می گوید:

"بین جامعه ی سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوران گذار انقلابی اولی به دومی قرار دارد. منطبق با این دوران، یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد که دولت آن، چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد".

مجلس ملی قانونگذار یک مطالبه ی بورژوائی است و نه پرولتری. یک انقلاب پرولتری که دیکتاتوری پرولتاریا را عملی نمی کند، به مرگ محکوم است. فقط دیکتاتوری پرولتاریاست که انقلاب اجتماعی را در مقابل ضد انقلاب تضمین میکند.

دوما:

"جمهوری دمکراتیک و اجتماعی بایرن". "دمکراتیک" در اینجا یعنی دمکراسی رسمی، بورژوائی، و این هیچ چیز دیگری بجز یک شکل حاکمیت سرمایه داری، یعنی یک جمهوری سرمایه داری-دمکراتیک نیست. "اجتماعی" در واقع بایستی جمهوری سوسیالیستی معنی دهد. این جمهوری اما با محتوای سرمایه داری در تناقض است. بنابراین این عبارت، تنها یک لفاظی پوچ است.

دمکراسی بورژوائی یک شکل حاکمیت اقلیت سرمایه دار برای سرکوب اکثریت بزرگ خلق، و یک دیکتاتوری پنهان سرمایه است. دیکتاتوری پرولتاریا یک شکل حاکمیت اکثریت زحمتکش خلق برای سرکوب یک اقلیت عناصر سابقا سرمایه دار است، که انقلاب پیروزمند پرولتری را میخواهند مجددا نابود کنند. از آنجا که در دیکتاتوری پرولتاریا، حاکمیت اکثریت بزرگ خلق برقرار است، این دیکتاتوری، دمکراسی واقعی، دمکراسی پرولتریست.

سوما:

"اغتصابات بدون ملاحظه سرکوب خواهند شد. امنیت افراد و مالکیت تضمین می شود". بخش انقلابی پرولتاریا، که مایل است انقلاب اجتماعی آغاز شده را به پایان موفقیت آمیزش رهبری کرده، یعنی حاکمیت سرمایه داری را در هم شکند، دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار کند، عناصر ضدانقلابی را نابود کرده و از سلب مالکیت کنندگان سلب مالکیت کند، بایستی بدون ملاحظه سرکوب گردد. در مقابل بایستی امنیت و زندگی عناصر ضدانقلابی، استثمارگران سرمایه دار، سرکوبگران خشن، قاتلان کارگران و مابقی مردم، تضمین گردد. به مالکیت خصوصی سرمایه داری نبایستی دست زده شود، کارخانه های تولیدی، بانکها، شرکتهای تجاری، وسایل حمل و نقل و زمین نبایستی سلب مالکیت شده، اجتماعی گردند، بلکه حتی حمایت هم شوند. و این خودش را هم "شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان" نامیده و این اولین بیانیه اش بعنوان نتیجه ی انقلاب پرولتریست.

چهارما:

"ما روی کمک موثر تمامی مردم حساب می کنیم". "تمامی کارمندان دولتی در پست هایشان باقی خواهند ماند". یک انقلاب پرولتری نمی تواند تنها به عناصر پرولتری متکی باشد، پرولتاریا بایستی

برای خودش نیروهای حامی تولید کند، و اینها عبارتند از توده‌ی دهقانان خرد و بعضاً متوسط و عناصر خرده بورژوائی، توده‌ی نوسان‌کننده‌ی، که همواره تمایل به نیروی قویتر دارد. پرولتاریا بایستی بر روی همکاری این نیروها قبل، در خلال و بعد از پیروزی انقلاب دقت کند.

سرمایه داران، زمینداران بزرگ، ضد انقلابیون و حامیانشان را به همکاری در انقلاب پرولتری فراخواندن، یا حماقتی عظیم، یا خیانت زیرکانه و اپورتونسم عمیق است. بر اساس این بیانیه نه تنها کارمندان دولتی ای که به انقلاب سمپاتی دارند، بلکه کارمندان ضد انقلابی ای، که تنها در تلاش برای خفه کردن انقلاب هستند نیز در پست شان باقی می مانند.

پنجم:

"اصلاحات اساسی اجتماعی و سیاسی". آها!، بنابراین نه انحلال سرمایه داری و اجرای سوسیالیسم، بلکه رفرفرم هایی در چارچوب شیوه‌ی حاکمیت و اقتصاد سرمایه داری برای پرولتاریا. اپورتونیست نمیتواند پوسته‌ی اپورتونیستی اش را ترک کند.

ششم:

".... تغییر غیر قابل اجتناب سریع، آسان و صلح آمیز انجام شود." "غیر قابل اجتناب"، این خوب است! اینکه اپورتونیستها مایلند از انقلاب اجتناب کنند را ما با کمال میل از آنها می پذیریم. اما از آنجایی که این انقلاب اکنون "غیر قابل اجتناب" است، بایستی در حد ممکن "سریع، آسان و صلح آمیز" مدفون گردد، چرا که جان هر انسانی (بجز پرولتاریا) مقدس است، قبل از همه جان سرمایه داران و ضد انقلابیون، چرا که اپورتونیستها از ریختن این خون نفرت دارند. بنابراین، کارگران! آرامش تان را حفظ کنید، بگذارید همچنان آرام استنمار و سرکوب شده، در بند بمانید، چرا که سوسیالیسم نوع بایرنی در راه است!

اینها را شورای کارگران، سربازان و دهقانان، تحت ریاست کورت آیسنر به شما توصیه میکنند. و دولت جمهوریخواه تازه بقدرت رسیده‌ی بایرن با افتخار اعلام میدارد:

"ما آشکارا بیان می کنیم، که برای ما غیر ممکن بنظر میرسد، در دورانی که نیروهای تولیدی کشور تقریباً به پایان رسیده اند، صنایع را بفوریت به تملک اجتماعی در آورد. وقتیکه چیزی به سختی وجود دارد، نمیتوان آنرا اجتماعی کرد."

رهبان سوسیال دمکراسی، انقلاب اجتماعی را اینگونه تحریف و تمسخر می کنند.

انقلاب در برلین

شروع انقلاب در برلین اهمیت زیادی داشت، چرا که ژنرال فون لیزینگن در آنجا برای سرکوب ناآرامی های انقلابی تدارکاتی دیده بود. در 8 نوامبر 1918 نیروهای وفادار به شاه با توپ، مسلسل و نارنجک های دستی در برلین آماده شدند. رهبری حزب سوسیال دمکرات غروب همان روز به نخست وزیر یک اولتیماتوم بدین مضمون منتشر کرد:

"امروز رهبری حزب سوسیال دمکرات یکبار دیگر در مورد اوضاع مشورت کرده و به ابرت و شایده من ماموریت داد به نخست وزیر نکات زیر را توضیح دهد. حزب سوسیال دمکرات طلب میکند که:

1. ممنوعیت تجمع برای امروز لغو گردد.
 2. پلیس و ارتش به خودداری اکید فراخوانده شوند.
 3. دولت پروس فوریت بر اساس اکثریت مجلس تغییر کند.
 4. نفوذ سوسیال دمکراسی در دولت تقویت گردد.
 5. کناره گیری پادشاه و چشم پوشی ولیعهد از سلطنت تا فردا ظهر انجام گردد.
- اگر این مطالبات برآورده نشوند، سوسیال دمکراسی از دولت بیرون می آید."

رهبری حزب با این اولتیماتوم دو هدف را دنبال میکرد. اولاً بوسیله ی یک فشار بر روی دولت، موقعیتش را در مجلس و دولت قوی کند، دوّم، بر روی توده ای که در طغیان انقلابی بسر میبردند نفوذ بیشتری را بدست آورد. این رهبری در واقع تلاش میکرد، هرگونه عمل انقلابی طبقه ی کارگر را تا زمانی مانع گردد و یا به تاخیر اندازد، تا مذاکرات آتش بس آغاز شده، به انتها برسد. مطالبه ی استعفاء پادشاه بایستی مهمترین وسیله برای این منظور باشد. امّا پادشاه اعلام کرد:

"من به کناره گیری اصلاً فکر هم نمیکم". تنها فشار وقایع او را مجبور به این استعفاء کرد، یعنی بعد از اینکه دولت کناره گیری پادشاه را اعلام کرد. امّا "روزنامه محلی برلین" مهمترین دلیل اینکار را چنین توضیح میدهد:

"از آنجایی که ارتش مایل نبود بنفع پادشاه علیه سربازان قیام کننده بجنگد، پادشاه احساس کرد، که ارتش او را رها کرده است، و بدین ترتیب این تهمت که او ارتش را رها کرده، بی اعتبار میشود."

پادشاه حاضر بود برای حفظ تاجش، پرولتاریا را در کارخانه ها توسط ارتش سرکوب کند، امّا ماشین نظامی پروس ناتوان ماند. سربازان از شلیک به روی برادرانشان خودداری کردند.

مقاومت پادشاه، رهبری حزب سوسیال دمکرات را در بازداری عملیات انقلابی طبقه کارگر برلین با مشکل مواجه کرد. دیگر دیر شده بود. کارگران برلین وارد اعتصاب شدند. از این زمان به بعد رهبری حزب به سمت انقلاب چرخید، برای اینکه خودش را در راس عملیات توده ای طبقه ی کارگر قرار داده، آنرا موثرتر از مسیر انقلابی اش منحرف کند. اعضاء سوسیال دمکرات دولت، قبل از پایان یافتن اولتیماتوم از دولت بیرون آمده و رهبری حزب با جناح مستقلین (به رهبری کائوتسکی و برنشتاین) ارتباط برقرار کرد. از طرف شورای کارگران و سربازان فراخوان زیر صادر شد:

"اعتصاب عمومی!

شورای کارگران و سربازان برلین تصمیم به اعتصاب گرفته است. تمامی کارخانه ها متوقف شده اند. مواد غذایی ضروری مردم تامین است. بخش بزرگی از سربازان مستقر در پادگان ها با تمامی تجهیزاتشان به صورت متشکل، خود را در اختیار شورای کارگران و سربازان قرار داده اند. این

جنبش از طرف حزب سوسیال دمکرات و جناح مستقل حزب، مشترکا رهبری میشود. کارگران و سربازان، برای برقراری آرامش و نظم تلاش کنید! زنده باد جمهوری اجتماعی! شورای کارگران و سربازان".

اعتصاب عمومی بر خلاف میل رهبری حزب سوسیال دمکرات، و در ابتدا در کارخانه های بزرگ AEG، کارخانه ی ماشین آلات شوارتزکوپف و کارخانه اسلحه سازی لودویگ لوهه آغاز گردید. بعد از تظاهرات عظیم، در 9 نوامبر 1918 تمامی کارخانه ها به این اعتصاب عمومی پیوستند. انقلاب، برلین را در بر گرفت. کارل لیبکنشت در قصر پادشاهی، پرچم سرخ را برفراشته و از پنجره ی بالکن قصر برای مردم یک سخنرانی مهیج ایراد کرد. ابرت نخست وزیر شد. در اولین فراخوان دولت سوسیال دمکرات، فوراً چوب لای چرخ اقدامات انقلابی گذاشته شد. در این بیانیه چنین آمده است: "جان انسانی مقدس است. باید از مالکیت در مقابل حملات خودسرانه حفاظت کرد".

اینجا هم دوباره حفاظت از افراد سرمایه دار و ضد انقلاب، حفاظت از مالکیت سرمایه داری در مقابل حملات انقلابی. رهبران سوسیال دمکرات "کمیتة ی خلق"، که از طرف نخست وزیر وکالت داشتند، و شورای سربازان و کمیسیون اتحادیه ها، در تاریخ 9 نوامبر مردم و کارگران را چنین فراخواندند:

"برای پیشبرد موثر جنبش انقلابی، نظم و آرامش ضروریست. از مردم موکدا درخواست می شود، از تجمعات خیابانی دوری کرده و بعد از تاریک شدن هوا از رفتن به خیابان پرهیز کنند..."

از همان ابتدا این منظور مدّ نظر بود که بی سروصدا انقلاب را خفه کنند. گروه اسپارتاکیست در مقابل چنین نظری برخاست:

"ما بر عکس از مردم طلب میکنیم، خیابان ها را ترک نکرده، بلکه مسلّح بمانند و در هر لحظه مراقب باشند. انقلاب تنها در دستان خلق امن است. مطالبه ی نخست وزیر به تازگی از طرف پادشاه مخلوع منتصب شده، تنها این هدف را دنبال میکند، که توده را به خانه بفرستد، تا "نظم" قدیم را دوباره برقرار کند. کارگران، سربازان، مراقب باشید" (پرچم سرخ، 10.11.1918).

بعد از این وقایع، اتحادی از جناح اکثریت حزب با جناح مستقلین و بمنظور ورود این جناح دوم به دولت صورت گرفت.

سقوط دولت رایش

موج انقلاب تمامی سرزمین را در نوردید. انقلاب در ایالت زاکسن در 8 نوامبر 1918 در شهر لایپزیگ آغاز گشت. روز بعد تمامی کارگران در رهبری ملوانان و سربازان انقلابی وارد اعتصاب عمومی شدند.

در ایالت وورتمبرگ نیز همانند ایالت زاکسن، یک تغییر بدون خونریزی صورت گرفت. دولت موقت ایالت وورتمبرگ، فراخوان عجیبی صادر کرد، که نشاندهنده ی اپورتونیسیم بی مانند رهبری سوسیال دمکراسی است. در این فراخوان چنین آمده است:

"امروز یک انقلاب عظیم، خوشبختانه بدون خونریزی صورت گرفت. جمهوری اعلام شده است. دوران جدیدی از دمکراسی و آزادی آغاز می شود، قدرت های کهنه برکنار شده، و خلق، که انقلاب کرده است، قدرت سیاسی را بدست میگیرد. نمایندگان آینده ی او کمیته ی کاری متشکل از اتحادیه های مستقل، حزب سوسیال دمکرات، جناح مستقلین حزب سوسیال دمکرات و شورای کارگران و سربازان است، که ژنرال ابینگهاوس همراه با سپاه افسرانش بمنظور اجرای اقدامات لازم برای تامین امنیت عمومی به آن پیوسته است. کمیته ی مزبور برای انجام امور دولتی، کارشناسانی را بدون در نظر گرفتن مواضع سیاسی و مذهبی شان انتصاب خواهد کرد... با عناصری که منصوب نشده اند و تلاش می کنند پست های دولتی را در اختیار بگیرند، با قاطعیت برخورد می شود. تنها کارمندان اجرایی دارای کارت شناسایی دولتی، مجاز به انجام امور دولتی هستند. برای حفاظت از جان و مالکیت خصوصی دوراندیشی شده است".

بایستی کمی در مورد این فراخوان صحبت کرد.

اولاً:

"جمهوری اعلام شده است"، یعنی اینکه، نه جمهوری سوسیالیستی شوراها، بلکه جمهوری بورژوائی. انقلاب پرولتری 1918 در کنار موضوعات خودش موضوع انقلاب بورژوائی را هم در دستور کار قرار داد. انقلاب بورژوائی 1848 به پایان نرسید، چرا که بورژوازی در ابتدا از مشارکت توده ی پرولتری بعنوان سپر بلا علیه نظم فئودالی استفاده کرد، اما بعداً، از خشم حمله ی پرولتری و مطالبات متعلق به پرولتاریا، ترس برداشته و بنابراین برای یک سازش با نیروهای فئودالی تلاش کرد. نتیجه ی این تلاش، یک حکومت سلطنتی فئودالی- سرمایه داری بود. حکومت نجباء پروسی باری شد بر دوش آلمان سرمایه داری. این قدرت نجباء پروسی، توسط انقلاب 1918 در هم شکسته، و بدین ترتیب انقلاب بورژوائی به انتها رسید. نتیجه در ابتدا جمهوری بورژوائی بود. هدف انقلاب پرولتری اما نه جمهوری بورژوائی، بلکه جمهوری سوسیالیستی است. بنابراین پرولتاریا بایستی انقلاب را تا در هم شکستن حاکمیت بورژوائی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا به پیش میبرد...

و رهبری سوسیال دمکراسی دقیقاً علیه استقرار دیکتاتوری پرولتاریا برخاست، رهبری ای که علاقه به حفظ نظم بورژوائی داشت. این رهبری منطبق با سیاست بورژوائی اش به استقرار جمهوری بورژوائی اکتفا کرد.

دوما:

"دوران جدیدی از دموکراسی و آزادی آغاز می شود". این "دموکراسی"، دموکراسی بورژوائی و این "آزادی"، آزادی استثمارگران و سرکوبگران بورژواست، نه آزادی پرولتری. "خلق، که انقلاب کرده است، قدرت سیاسی را بدست میگیرد". اگر این موضوع حقیقت می داشت، پس نتیجه ی انقلاب 1918 نه دموکراسی بورژوائی، بلکه دیکتاتوری پرولتاریا می بود. اپورتونیستهای سوسیال دمکرات و بردگان سرمایه، همه گونه تلاشی بخرج دادند، تا مانع شوند، که پرولتاریا بتواند قدرت واقعی را عملی کند.

سوما:

سپاه افسران به هیئت متشکل از رهبری حزب سوسیال دمکرات، جناح مستقلین، اتحادیه های آزاد و شورای کارگران و سربازان ملحق می شود، این معنایش یک اتحاد تشکیلاتی انقلاب با تشکیلات های ضد انقلاب است. خیانت بالاتر از این نمی شود. بدون شک بعضی از افسران آزادیخواه به انقلاب پرولتری می پیوندند، و نمی توان و نباید از این امر چشم پوشی کرد. اما اتحاد با سپاه افسران ارتجاعی معنایش کور کردن چشم است، وقتیکه بخواهیم ابرو را درست کنیم.

سپاه افسران ضدانقلابی، بطور منطقی زود متوجه وظیفه اش شد: "اقدامات لازم برای تامین امنیت عمومی"، یعنی سرکوب بخش انقلابی کارگران. به همین دلیل در این بیانیه آمده است "با عناصری که منصوب نشده اند (کارگران و سربازان انقلابی-نویسنده) و تلاش می کنند پست های دولتی را در اختیار بگیرند، با قاطعیت برخورد می شود". تنها اپورتونیستهای واقعی و ضد انقلابیونی از نوع ژنرال ابینگهاوس "مجاز به انجام امور دولتی" هستند، چرا که او نگران "حفاظت از جان و مالکیت خصوصی" تمامی سرمایه داران، زمینداران بزرگ و ضد انقلابیون است.

این نمونه از اپورتونیسم عمیق توسط کریسپین از رهبران سوسیال دمکرات ایالت وورتمبرگ امضاء شده است.

انقلاب در تمامی کشور با پیروزی پیش میرفت و همه جا همین تصویر بود. توده ی در حال خروش توسط بخش انقلابی طبقه ی کارگر به حرکت در می آمدند. گروه اسپارتاکیست، که از نظر تعداد ضعیف بود، در این رابطه نقش برجسته ای داشت. سوسیال دمکراتهای مستقل، که عناصر انقلابی زیادی را در بین خودشان متحد کرده بودند، دومین فاکتور انقلابی را تشکیل می دادند. اپورتونیسم اما در این جریان بشدت نفوذ کرده بود. این گروه از نظر تعداد، بمراتب بیشتر از اسپارتاکیستها، اما فاقد یک استراتژی و تاکتیک انقلابی روشن بودند.

سوسیال دموکراسی عمیقا اپورتونیست، در تمامی اقدامات انقلابی کارگران و سربازان مداخله کرده، توسط توده ی تشکیلاتی اش فعال شده و توسط همین توده، رهبری را از آن خود کرده، جنبش توده ی انقلابی را به مسیرهای قانونی کانالیزه کرده، تا بدینوسیله مبانی حاکمیت سرمایه داری را حفظ کند. این حاصل راهیست، که سوسیال دموکراسی در سال 1879 در مجموعه ی "سالنامه ی ریشتر" (1) بیان کرده است:

"سوسیال دموکراسی آلمان مدتهاست که دوران بچگی اش را پشت سر گذاشته و متوجه شده است، که نه انقلاب، بلکه باید یک روند تکاملی طولانی مسالمت آمیز به آزادی و برابری واقعی، به سوسیالیسم منجر گردد".

اما از آنجا که انقلاب اجتماعی آغاز شده برای حرکت به جلو فشار می آورد، سوسیال دموکراسی بایستی نه فقط اجبارا جاده صاف کن ضد انقلاب می گردید، بلکه خودش در شکست دادن انقلاب اجتماعی شرکت میکرد. یک رقابت مابین نیروهای انقلابی با نیروهای اپورتونیستی آغاز گردید. رفرم اجتماعی یا انقلاب اجتماعی، حاکمیت طبقاتی بورژوازی یا دیکتاتوری پرولتاریا. موضوع بر سر این بود.

تکامل و پایان انقلاب پرولتری 1918/1919

حزب کمونیست آلمان در 30 دسامبر 1918 تحت رهبری کارل لیبکنشت و روزا لوگزامبورگ تشکیل شد. این حزب جوان انقلابی بلافاصله از طرف دولت ابرت/هازه مورد سخت ترین حملات قرار گرفت. موضوع این درگیری قبل از همه ممانعت از خواست بورژوازی مبنی بر تشکیل مجلس ملی بود.

موضوع مجلس ملی

انقلاب اجتماعی زمانی می توانست به موفقیت نهایی و استحکام برسد، که شوراهای کارگران و سربازان تمامی قدرت را گرفته و برنامه حداکثر انقلابی را عملی کنند، و این یعنی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا. رهبری حزب سوسیال دموکرات این موضوع را به وضوح متوجه شد. این رهبری میخواست بوسیله تشکیل مجلس ملی به کمک بورژوازی، شوراهای کارگران و سربازان را از سر راه بردارد. اگر مجلس ملی تشکیل میشد، این معنایش عملا مرگ انقلاب اجتماعی بود. این دلیل مبارزه ی سرسختانه کمونیستها و بخشی از جناح مستقلین حزب علیه مجلس ملی قانونگذار و طرفداران آن بود.

شورای کارگران و سربازان برلین با وجود ضعف های اپورتونیستی زیاد، یکی از فعالترین و انقلابی ترین شوراها در کشور بود. برای فعالتر و متحرکتر کردن آن، فوراً یک هیئت اجرایی متشکل از ده نماینده ی کارگران (پنج نفر از جناح مستقلین و پنج نفر از جناح اکثریت) و ده نماینده

ی سربازان تحت رهبری ریچارد مولر از جناح مستقلین، تشکیل شد. شورای اجرایی شوراهای کارگران و سربازان برلین، با وجود غلبه ی جناح اکثریت حزب سوسیال دمکرات بر این شورای اجرایی، خطابه ای کاملاً انقلابی به خلق آلمان منتشر میکند:

"آلمان کهنه دیگر وجود ندارد. خلق آلمان متوجه شد، که سالیان طولانی در دروغ و فریب نگاه داشته شده است. نظامی گری بشدت مورد نکوهش قرار گرفته ای، که احترام به آن به خلق آلمان توصیه میشد، در هم شکسته شده است. انقلاب از شهر کیل راه پیمایی پیروزش را آغاز کرده و پیروزمند خود را غالب کرده است. خانواده های سلطنتی، موجودیت شان را از دست داده اند. حاملین تاج از قدرت برکنار شده اند. آلمان جمهوری شده، یک جمهوری سوسیالیستی. زندان ها و بازداشتگاه ها بر روی کسانی که به جرم های سیاسی و نظامی محاکمه و بازداشت بودند، گشوده شده است. شوراهای کارگران و سربازان حاملین قدرت سیاسی هستند. در تمامی پادگان ها و شهرهایی که شوراهای کارگران و سربازان وجود ندارد، تشکیل چنین شوراهایی بسرعت عملی خواهد شد. وظیفه ی حکومت موقت، که منتخب شورای کارگران و سربازان برلین است، در درجه اول تصویب آتش بس و پایان کشتار خونین است. شعار انقلاب، صلح فوری است. صلح هر صورتی که داشته باشد، بهتر از ادامه ی کشتار عظیم توده هاست.

اجتماعی کردن سریع و پیگیر وسایل تولید سرمایه داری بر اساس ساختار اجتماعی آلمان و درجه رشد تشکیلات اقتصادی و سیاسی اش، بدون تکان های شدید قابل اجراست. این اقدام، برای ساختن یک نظم نوین اقتصادی از درون ویرانه ای خونین، برای ممانعت از بردگی اقتصادی توده ی خلق و نابودی فرهنگ، ضروریست. تمامی کارگرانی که طرفدار چنین نظری هستند به همکاری فراخوانده میشوند.

شورای کارگران و سربازان اطمینان دارد، که تغییراتی در همین جهت در سراسر جهان، در حال اجراست. این شورا با اطمینان انتظار دارد، که پرولتاریای کشورهای دیگر، تمامی نیرویش را بکار خواهد برد، تا در موقع پایان جنگ از تجاوز به خلق آلمان جلوگیری شود. این شورا با تحسین از کارگران و سربازان روسیه یاد میکند، که پیشرو راه انقلاب هستند. این شورا افتخار میکند، که کارگران و سربازان آلمان بدنبال کارگران و سربازان روسیه اند و بدین ترتیب از افتخار قدیمی پیشقراولان جنگی انترناسیونال بودن، حفاظت میکنند. شورای برلین به دولت کارگران و سربازان روسیه سلام های برادرانه میفرستد. این شورا تصویب میکند، که دولت جمهوری آلمان به فوریت با دولت روسیه ارتباطات منطبق با موازین بین المللی خلق ها برقرار کرده و منتظر نمایندگان روسیه در برلین است.

آلمان بوسیله ی جنگ وحشتناکی که چهار سال طول کشیده، بطرز وحشتناکی ویران شده است. دارایی های مادی و غیر مادی عظیمی نابود شده اند. از دل این ویرانی ها و خرابی ها یک سرزمین نوین را درست کردن، وظیفه ای عظیم است. شورای کارگران و سربازان به خوبی میداند، که قدرت انقلابی نمیتواند جنایات و اشتباهات دولت قدیم و طبقات مالک را بفوریت درست کرده و برای توده ها یک زندگی عالی ایجاد کند. اما این قدرت انقلابی، تنها قدرتیست که میتواند هر آن چیزی را که میتوان نجات داد، نجات دهد. فقط جمهوری سوسیالیستی قادر است، که نیروهای سوسیالیسم بین

المللی را برای پیشبرد یک صلح دمکراتیک دائمی بحرکت درآورد. **زنده باد جمهوری سوسیالیستی آلمان**".

مبارزه بر سر موضوع مجلس ملی توسط نشست شوراهای کارگران برلین در 19 نوامبر 1918 به پیش برده شد. قبل از همه ریچارد مولر علیه مجلس ملی بعنوان دستگاه ضد انقلاب موضعگیری کرد. او با حرارت چنین صحبت کرد:

"از طریق این بیراهه میخوانند قدرت را دوباره به احزاب بورژوائی بازگردانند. ما نه جمهوری دمکراتیک، بلکه جمهوری سوسیالیستی می خواهیم.

موضوع مجلس قانونگذاری یک موضوع موبوط به آینده است. ما قدرت را دیگر از دست نخواهیم داد. اگر ما الان مجلس ملی را فرابخوانیم، به انقلاب تیر خلاص زده ایم. راه مجلس قانونگذاری از روی لاشه ی من میگذرد. شوراها بدون شک خود را موقتی میبینند. ما بایستی بیدرنگ یک کنگره ی مرکزی شوراهای کارگران و سربازان سراسر آلمان را فرابخوانیم. شورای اجرایی این کنگره مورد موافقت ما قرار میگیرد. این شورای اجرایی محق است دولت را برگزیند. اگر این دولت آنطوری که ما می خواهیم کار نکند، ما مجاز هستیم آنرا برکنار کنیم".

ابرت و هازه خیلی سریع در جو غلیان جلسه، موضوع را عوض کرده و هازه توضیح داد، که شورای اجرایی حق دارد دولت را کنترل کرده، و پرولتاریا وظیفه دارد، یک دولت سوسیالیستی را هم به جلو براند، چرا که هر دولتی این خاصیت را دارد که در جا زند. دولت اگر بخواهد وظیفه ی ژاندارم را داشته باشد، حقانیت وجودیش را از دست میدهد. او همچنین علیه فراخوان فوری مجلس موسسان صحبت کرد، البته نه بر مبنای دلایل پایه ای، بلکه به دلیل نیاز زمانی برای تدارک آن. بعد از این صحبت های هازه، تصمیم عوامفربانان ی زیر گرفته شد:

"تلاش های محافل بورژوائی برای فراخوان در حد ممکن سریع مجلس ملی، می خواهد پرولتاریا را از نتایج انقلاب دور کند. به این دلیل شورای اجرایی شوراهای کارگران و سربازان برلین فراخوان یک مجلس نمایندگی شوراهای کارگران و سربازان آلمان را طلب میکند. این مجلس بر مبنای یک سیستم انتخابی معین شده از طرف خودش، یک شورای مرکزی شوراهای کارگران و سربازان را انتخاب میکند، که این شورا بایستی یک قانون اساسی مبتنی بر دمکراسی پرولتاری طرح ریزی کند. این قانون اساسی بایستی بمنظور تصمیم گیری در اختیار مجلس موسسانی که فراخوانده می شود، گذاشته شود".

در کنار نظریات بورژوائی بی شمار، فیلیپ هایده من طی مقاله ای در "فورورتس"، نشریه ی مرکزی حزب سوسیال دمکرات، در مورد مجلس ملی چنین نوشت:

"این مسلم است، که عناصر مشخصی هنوز از مجلس ملی، امید بازگرداندن دستاوردهای انقلاب را دارند و بنابراین بر مطالبه ی آن بویژه تاکید میکنند. به سختی قابل درک است، که چگونه این

عناصر به این فکر عجیب می افتند، که یک خلق می تواند بعد از وقایع چند هفته ی اخیر، دوباره استقرار چیزی را آرزو کند، که در موقع هجوم مردم، در ظرف کمتر از چند ساعت، بعنوان چیزی پوسیده و بی محتوا خود را نشان داده است. اکثریت عناصر منطقی بورژوازی، اوضاع تازه مستقر شده را درک کرده و تلاش می کنند بر اساس اشکال حزب سیاسی، این اوضاع نوین را تثبیت کرده و حفظ کنند.

این فرضیه کاملاً غلط است، که مجلس ملی بمیزان زیادی این وظیفه را دارد، که بعنوان یک مهر اداری در پای مناسبات نوین گذاشته شود. انقلابات حق و ضرورت شان را در خود حمل کرده و نیازمند این نیستند، که به تایید برسند.

اما مجلس ملی این وظیفه، و نه کمتر از آن، را دارد، که بر پایه ی بنیان های تازه ایجاد شده، خانه ای را ساخته و تثبیت کند. این مجلس ملی بایستی جمهوری نوین آلمان را رو به بیرون، قابل مذاکره و رو به داخل، از منظر اقتصادی، قابل داد و ستد کند."

اینکه "عناصر منطقی بورژوازی"، جمهوری تازه درست شده ی بورژوائی را اصل و اساس قرار داده و تلاش کرده این جمهوری را بوسیله ی مجلس ملی تثبیت کنند، قابل درک است. بنابراین مجلس ملی بایستی به این جمهوری بورژوائی آلمان، که بوسیله ی مشت های کارگران ایجاد شده و بنابراین در چشم سرمایه داران خارجی مشکوک می آید، یک ظاهر قابل مذاکره، و در داخل یک کاراکتر سرمایه داری قابل دادوستد بدهد. بدین ترتیب خصیصه ی پرولتری انقلاب از آن گرفته شده و حاکمیت بورژوازی بر جای میماند.

مرتبا آشکارا نشان داده میشد، که سوسیال دمکراسی از آنجا که اکثریت اعضایش کارگران هستند، شاید یک حزب کارگری بود، اما نه یک سیاست پرولتری بلکه سیاستی بورژوائی داشت. به این دلیل این حزب، یک حزب کارگری بورژوائی است، که از منافع کارگران فقط در چارچوب اقتصاد سرمایه داری (یعنی کسب رفرم) دفاع کرده، اما اساساً علاقمند به ادامه ی حاکمیت سرمایه داریست. به این دلیل از این لحظه یک جبهه ی واحد درست و حسابی از جناح اکثریت سوسیال دمکراسی با بورژوازی شروع گردید. در تاریخ 25 نوامبر 1918 به دعوت دولت، یک نشست از ایالت های آزاد برگزار شد، که از مجلس ملی طرفداری کردند. هیئت اجرائی حزب سوسیال دمکرات، تقویت شده بوسیله این حمایت، طی یک تصمیم، نه تنها آشکارا به جانبداری از مجلس ملی برخاست، بلکه حتی فراخوان هر چه سریعتر آنرا مطالبه کرد:

"سوسیال دمکراسی آلمان نیم قرن است که برای برابری سیاسی تمامی خلق مبارزه کرده است. این حزب بطور کلی و منطبق با درک تاکنون نمایندگی شده اش، معتقد است، که حق رای برابر، مستقیم و مخفی تمامی مردان و زنان بالغ، مهمترین دستاورد سیاسی انقلاب بوده و همزمان وسیله ایست، که نظم اجتماعی سرمایه داری را منطبق با خواست خلق، در کار منطبق با نقشه، به نظم سوسیالیستی تبدیل میکند. در عین حال که حزب عزمش را بیان میکند، که از دستاوردهای انقلاب در مقابل تمامی تلاش های ضد انقلابی، تا به آخر دفاع می کند، همزمان با قاطعیت در مقابل تمامی کسانی می ایستد، که مایل نیستند به خلق آلمان حق تعیین سرنوشت دهند، به این بهانه که این خلق را توسط دیکتاتوری و بر خلاف میلش خوشبخت کنند. حزب سوسیال دمکرات فراخوان هر چه سریعتر

مجلس ملی را مطالبه کرده، این حزب آماده است هر روزه به خلق درباره ی فعالیت های تکنونی اش گزارش داده وبا اطمینان خاطر چشم به راه نظر خلق است. از رفقای سراسر کشور مطالبه میشود، برای فراخوان هر چه سریعتر مجلس ملی، تلاش کرده و بوسیله ی کار توضیحی خسته ناپذیر، پیروزی دمکراسی و سوسیالیسم را تضمین کنند".

این تصمیم که بیانگر اوج اپورتونیسیم سیاسی بود، بزودی بایستی به اوج پستی و خشونت بیشرمانه نیز برسد. از منظر سیاسی، انقلاب اجتماعی با این تصمیم هیئت اجرائی حزب سوسیال دمکرات مدفون شده، و بزودی بایستی این انقلاب در خون و در پشت دیوارهای زندان خفه گردد. ابرت در تاریخ 1 دسامبر 1918 طی یک سخنرانی، که یک اعلان جنگ بود، کارگران انقلابی را به مبارزه طلبید:

"انقلاب بزرگ آلمان نه یک دیکتاتوری جدید، نه بردگی برای آلمان خواهد آورد، بلکه آزادی آلمان را محکم پایه گذاری میکند. دیکتاتوری نجباء و نظامیگری، سرزمین ما را به مصیبت نشاند، خلق ما یک حکومت خودسرانه را تحمل نمی کند. آزادی سیاسی، دمکراسی بر بنیان محکم قانون اساسی و حق است. محکم کردن خلل ناپذیر این دمکراسی وظیفه ی مجلس ملی ایست، که ما در 16 فوریه 1919 انتخاب خواهیم کرد..."

اگر انقلاب و پیروزی آن بایستی تضمین گردد، باید با هر گونه تاکتیک کودتاگرانه ی سیاسی و اقتصادی به شدت مبارزه کرد. کارگران آلمان خوب است روسیه را دیده و هشدار بگیرند. زندگی اقتصادی بسیار تکامل یافته ی آلمان نمیتواند برای همیشه با اسلحه مورد تجاوز واقع شود. ما میخواهیم یک اثر همیشگی، از منظر داخلی سالم ایجاد کرده، که یک توسعه ی تضمین شده ی اقتصادی و یک زندگی محکم خلق را ممکن میگرداند... کسی که همین ها را می خواهد، با ما علیه هر گونه سیاست قهری، از طرف هر کسی که باشد، برای آزادی، دمکراسی و سوسیالیسم، برای رهایی کامل تمامی انسان ها مبارزه میکند".

پرولتاریای انقلابی این چالش را پذیرفته و با اعتصابات اعتراضی سیاسی، تجمعات توده ای و راه پیمائی پاسخ داد. اولین برخوردهای مسلحانه آغاز گردید. در 6 دسامبر 1918 توسط افسران ضدانقلابی و با همراهی سربازانی، که هر کدام پنج مارک دریافت کرده بودند، نمایش مسخره ی اعلام ابرت بعنوان رئیس جمهور برگزار گردید. همزمان از طرف آنها، و ظاهرا به دستور دولت، هیئت اجرایی شورای کارگران و سربازان توسط استوار فیشر و تعدادی از سربازان دستگیر شدند.

بعدا مشخص شد، که این دستگیری کار عناصر ضدانقلابی وزارت خارجه در همکاری با افسران هم کیششان بوده است. از این دستگیری ممانعت بعمل آمد. وقتیکه هر دوی این وقایع، در یکی از تجمعات توده ای اسپارتاکیست ها اعلام گردید، موجب ناآرامی عظیمی گردید. شرکت کنندگان در این تجمع به سمت خیابان ویلهلم تظاهرات کردند. سربازان گارد، خیابان ها را بستند. یکمرتبه سربازان به روی تظاهر کنندگان آتش مرگباری گشودند. این علامت شروع جنگ داخلی بود. کارگران انقلابی در سراسر کشور به مقابله با دسیسه های ضد انقلابی پرداختند.

در 16 دسامبر 1918 کنگره ی سراسری شوراهای کارگران و سربازان گشایش یافت. در این کنگره، عناصر اپورتونیسیت در اکثریت بودند، چیزی که نه تنها در اولین روز این کنگره هویدا شد،

بلکه از فراخوان های تاکتونی شوراهای کارگران و سربازان در سراسر کشور نیز قابل پیش بینی بود. کارگران اعتصابی برلین به محل کنگره رفتند، تا خواسته های انقلابی شان را نمایش دهند. کارل لیبکنشت در اینجا علیه فراخوان مجلس ملی و به نفع قدرت یگانه ی شوراها صحبت کرد. او مطالبات انقلابی زیرین را مطرح کرد: سرنگونی دولت، تسلیح کارگران انقلابی، خلع سلاح ضد انقلابیون و لغو حق فرماندهی فرماندهان عالیرتبه ی ارتش. او سخنرانی اش را با کلمات زیر به پایان رساند:

"هر کسی که رای به مجلس ملی میدهد، به تجاوز به طبقه ی کارگر رای میدهد".

در کنگره، نظریات متضاد، بشدت با یکدیگر درگیر شدند. فعالترین طرفدار مجلس ملی، کوهن رویس بود، که تقاضای انتخاب این مجلس در تاریخ 19 ژانویه 1919 را داد. سخنرانی او که از طرف اپورتونیستها حمایت میشد، از طرف دیتمن اپورتونیست، که عبارت زیرین را بیان کرد، تقویت شد:

"توده ها مجلس ملی را میخواهند، در اینباره نمی توان شکی داشت، رهبران بایستی ابزار توده ها باشند".

بر طبق ترکیب کنگره ی شوراهای کارگران و سربازان، تصمیم به انتخابات مجلس ملی برای روز 19 ژانویه 1919 گرفته شد. اپورتونیسم پیروز شد. در موقع انتخاب شورای مرکزی شوراهای کارگران و سربازان، نمایندگان جناح مستقل عمدا سالن را ترک کردند، بنابراین تمامی پست های این شورای مرکزی از جناح اکثریت حزب پر شد. مرکزیت گروه اسپارتاکیست برای پایان دادن به دودلی (بین دو صندلی نشستن) جناح مستقلین، فراخوان برگزاری کنگره ی حزبی جناح مستقلین و تصویب یک سیاست قاطع، پرولتری انقلابی را داد(2). جناح مستقلین اما از این فراخوان حمایت نکرد.

در 23 دسامبر 1918 ملوانان نیروی دریایی، بدستور فرمانده هانشان دروازه و شبکه ی مخابرات قصر صدراعظم را اشغال کردند. گارد بفوریت برای حمایت از دولت ارسال گردید. ابرت توانست هم ملوانان و هم گارد را به عقب نشینی راضی کند. وقتیکه ملوانان به سمت مرکز فرماندهی حرکت کرده تا با فرمانده ولز مذاکره کنند، یک تانک در خیابان ظاهر شد، که به ایستاد ملوانان وقعی نگذاشت. این موضوع باعث شروع یک درگیری مسلحانه گردید. به دنبال آغاز این درگیری، ملوانان، فرمانده ولز را دستگیر و او را به ساختمانی در کنار قصر صدراعظم بردند. گارد روز بعد ملوانان را محاصره کرد. یک درگیری مسلحانه ی شدیدی صورت گرفت، وقتیکه ملوانان، فرمانده ولز را آزاد نکردند، دولت فرمان حمله ی بدون گذشت را صادر کرد. بدین ترتیب سوسیال دمکراسی، آشکارا در راه ضد انقلاب قدم برداشت.

موضع مستقلین

با این واقعه، سیاست دوگانه، متزلزلانه و نوسان آمیز مستقلین به پایان رسید. ادوارد برنشتاین اپورتونیست از جناح مستقلین استعفاء داده و دلیل این استعفاء را سیاست دوگانه ی مستقلین بیان کرد. در روز 29 دسامبر 1918 هازه، دیتمان و بارت، سه عضو مستقلین در دولت، از دولت استعفاء داده، جایشان توسط نوسکه و ویسل پر شد. رهبری جناح اکثریت حزب برای بیان اعتمادش به دولت، یک راهپیمایی بزرگ را فراخواند. دولت در بین مردم برلین یک اعلامیه توزیع کرد، که در آن از جمله چنین آمده است:

"بحران دولتی راه حلش را، که خلق آلمان انتظار آنرا داشت، پیدا کرد. مستقلین (از دولت) بیرون آمدند، دولت از صفوف جناح اکثریت حزب سوسیال دمکرات تکمیل خواهد شد، و آزاد از موانع درونی، به حل وظایف بزرگش خواهد پرداخت: تدارک دیدن صلح و انتخابات برای مجلس ملی، و تضمین کردن تداوم یک نظم دمکراتیک تا موقع برگزاری انتخابات. نمایندگان مستقلین از دولت بیرون رفتند، چرا که شورای مرکزی (شوراهای کارگران و سربازان) جمهوری آلمان علیه آنها رای داده است..."

به سؤال شورای مرکزی در این مورد، که آیا نمایندگان خلق آماده هستند از آرامش عمومی و امنیت، بویژه از مالکیت عمومی و خصوصی، در مقابل حملات قهرآمیز دفاع کرده، و با تمام وسایلی که در اختیارشان قرار دارد، امکانات کاری و تشکیلاتی شان را علیه اقدامات قهرآمیز، از طرف هر کسی که باشد، قرار دهند، نمایندگان مستقلین به این سؤال پاسخی ندادند."

دیگر توقف امکان نداشت. توسعه ی انقلاب به سمت درگیری قهرآمیز میرفت. اگر انقلاب اجتماعی نمی بایستی بی سروصدا خفه شود، پرولتاریای انقلابی می بایستی مبارزه ی مسلحانه بر سر قدرت را می پذیرفت. در تمامی کشور عملیات مسلحانه ی پرولتاریا، که بخشا مورد حمایت جناح مستقلین بود، شعله ور بود. اپورتونیسم مکررا بر جناح مستقلین غلبه میکرد. آنها مرتبا مغلوب نوسانات عظیمی شده، بدون اینکه بتوانند بدرستی تصمیم بگیرند.

قیام مسلحانه در برلین

آیسهورن رئیس پلیس برلین علنا از انقلاب پرولتری طرفداری میکرد و اجازه داد که سلاح مابین کارگران انقلابی شرکت های شوارتس کوپف و دایملر توزیع شود. وزیر داخلی دولت، حکم برکناری آیسهورن را صادر کرد. او امتناع کرده، و بدین ترتیب مبارزه ی مسلحانه آغاز گردید. در تاریخ 5 ژانویه 1919 پرولتاریای انقلابی برلین تظاهرات عظیمی را در بلوار پیروزی برگزار کرد. آیسهورن، کارل لیبکنشت و لده بور سخنرانی های آتشینی ایراد کردند. کارگران انقلابی در غروب همانروز، چاپخانه های روزنامه های متعددی از جمله "فورورتنس" را تصرف کردند.

"فورورتس" روز بعد بعنوان ارگان طبقه ی کارگر انقلابی با فراخوانی منتشر شد، که در پایان آن چنین آمده است:

"...دیگر شورش درآمده است. آیشهورن را میخواهند از مقامش برکنار کنند. دولت خیلی خوب میدانست که او چه شهرتی در نزد پرولتاریای انقلابی داشته و همچنان خواهد داشت. دولت همچنین خوب میدانست که او همه کاری را انجام خواهد داد تا با تمام وسایلی که در اختیار دارد، علیه هرگونه حذف و به تعویق انداختن اهداف انقلاب مبارزه کند. اما این گروه رذل، به انضمام بورژوازی ترسان برای مالکیتش اساسا، اشتباه محاسبه کرده اند.

شما، کارگران انقلابی، در روز یکشنبه بصورت توده ای عظیم، علیه این عمل شرم آور برنامه ریزی شده، تظاهرات کرده و بوسیله ی حضور متحدتان مانع از این کودتا شدید. شما نمی خواهید که کارتان را ناتمام بگذارید، شما در صفی متحد به سمت "فورورتس" حرکت کرده، کاملا آگاه به این موضوع، که این "ارگان دولت"، فراخوان کودتای جدیدی را خواهد داد. اما شما اکنون برای دومین بار "فورورتس" را تصرف کرده اید. اکنون آنرا محکم نگاه داشته، با چنگ و دندان برای آن مبارزه کنید. نگذارید آنرا از چنگتان بربایند، آنرا به ارگانی تبدیل کنید، که بایستی باشد: یک پیشاهنگ مبارزه در راه آزادی! و اکنون: برای مبارزات و پیروزی های نوین بپا خیزید!"

این کارگران با مطالبات انقلابی شان مانند، خلع سلاح عناصر ضد انقلاب، تسلیح پرولتاریا، تشکیل یک گارد سرخ بعنوان مقدمه ی تشکیل ارتش سرخ، هماهنگی عملیات کارگران با عملیات مسلحانه برکناری دولت ابرت - شاید مان و تمرکز تمامی قدرت در دستان شوراهای کارگران و سربازان، برکناری دولت سوسیال دمکرات را اعلام کردند. 300 انقلابی مسلح، وزارت جنگ را تصرف کرده و به افسران حاضر در آنجا اطلاعیه ی زیر را دادند:

"همرزمان! کارگران! دولت ابرت - شاید من خود را نابود کرده است. این دولت از طرف هیئت انقلابی امضاء کننده که نماینده ی کارگران و سربازان انقلابی و سوسیالیست است (جناح مستقل و حزب کمونیست) برکنار اعلام میگردد. این هیئت انقلابی بطور موقت وظایف دولتی را برعهده گرفته است. همزمان! کارگران! به اقدامات هیئت انقلابی بپیوندید.

برلین، 6 ژانویه 1919

هیئت انقلابی: از طرف لده بور، لیکنشت، شولتره."

دولت ابرت - شاید من تصمیم به اقدامات خونین متقابل گرفت. نوسکه بعنوان فرماندار برلین انتخاب شد. کار به درگیری نظامی کارگران و سربازان انقلابی با گروه های طرفدار دولت کشید. متاسفانه لشکر ملوانان به طرفداری از انقلابیون برخاستند. ملوانان خود را بیطرف نگاه داشتند. انقلابیون بجز دفتر روزنامه ها، مدیریت راه آهن، چاپخانه ی دولتی و راه آهن را هم به تصرف در آوردند.

در این موقعیت، گرایش مترزلز لانه واپورتونیستی مستقلین مجددا ظهور کرد. دیتمن، کائوتسکی و برایتشاید به دولت پیشنهاد مذاکره دادند. البته مذاکرات شکست خورد، چرا که اکنون نه توافق، بلکه مبارزه ی انقلابی بر سر قدرت در دستور روز قرار داشت. مستقلین به جای مبارزه ی قاطع، در همانروز تغییر جهت داده و عقب نشینی کردند.

شکست انقلاب اجتماعی

از طرف دیگر اقدامات ضد انقلابی اتخاذ شد. نوسکه رئیس پلیس و فرماندار نظامی برلین از همه طرف نیروهایی برای محاصره ی برلین گردآورد. دولت بیانیه ی ضد انقلابی زیرین را صادر کرد:

"همشهریان! اسپارتاکیست هم اکنون بر سر تمامی قدرت می جنگد. دولت، که می خواهد در ظرف ده روز آینده، تصمیم آزادانه ی خلق در مورد آینده اش را اجرایی کند، بایستی با قهر سرنگون گردد. خلق نبایستی مجاز باشد حرف بزند. نظرش بایستی سرکوب گردد. شما موفقیتها را دیده اید. جایی که اسپارتاکیست حاکم است، آزادی و امنیت شخصی وجود ندارد. مطبوعات سرکوب، رفت و آمد متوقف شده است. بخش هایی از برلین محل جنگ های خونین، بخش های دیگر هم اکنون بدون آب و برق هستند. اداره ی مواد غذایی غارت، تغذیه ی سربازان و مردم غیر نظامی قطع شده است. دولت همه ی اقدامات لازم را انجام خواهد داد، تا حاکمیت وحشت را در هم شکسته و بازگشتش را برای همیشه مانع گردد. اقدامات قاطعی بزودی صورت خواهند گرفت. اما بایستی کار اساسی صورت گیرد، و این تدارکات لازم دارد. فقط کمی صبر داشته باشید. مطمئن باشید، همانطور که ما هستیم، و جایگاهتان را قاطعانه در کنار کسانی قرار دهید، که برای شما آزادی و نظم را می آورند. قهر میتواند فقط با قهر پاسخ داده شود. قهر سازمان یافته ی خلق به سرکوب و آتارشی پایان خواهد داد. موفقیت های لحظه ای دشمنان آزادی، که بطرز مسخره ای از طرف آنها در آن مبالغه می شود، فقط اهمیت موقت دارند. زمان تسویه حساب نزدیک می شود.

برلین، 8 ژانویه 1919

از طرف دولت: ابرت، شایده من، لاندسبرگ، نوسکه، ویسل".

جنگ های خیابانی با حدت تمام شعله ور شدند. سخت ترین جنگها در محله های چاپ روزنامه ها صورت گرفت. روز 10 ژانویه اوج نبردها بود، مقاومت مدافعان انقلابی بعد از آن در هم شکسته شد. بر سر روزنامه ی "فورورتنس" سرسختانه ترین نبردها صورت گرفت. گروه های ضدانقلابی با همه گونه سلاح آتشین حمله ور شدند. اشتباه اساسی قیام کنندگان، تمرکز بر روی دفاع از ساختمان های مشخصی بود. این دفاع بایستی تبدیل به حمله ی قاطعانه می گردید، اما در آن غفلت شد... بزودی شبکه های مقاومت قیام کنندگان در هم شکسته، خیزش انقلابی در خون خفه گردید... تعقیب کارل لیبکنشت، روزا لوگزامبورگ و سایر رهبران انقلابی آغاز گشت. شایعه شد که آنها فرار کرده اند. اما کلمات قدرتمند کارل لیبکنشت در نشریه ی "درفش سرخ" منتشر شد:

"ما فرار نکرده ایم، ما شکست نخورده ایم. و اگر شما ما را باند اشرار می نامید، ما اینجا هستیم و اینجا خواهیم ماند. و پیروزی از آن ما خواهد شد! چرا که اسپارتاکیست یعنی آتش و روح، جان و

قلب، یعنی خواست و عمل انقلاب پرولتری! و اسپارتاکیست یعنی سوسیالیسم و انقلاب جهانی! راه محنت طبقه ی کارگر آلمان به پایان نرسیده است، اما روز رهایی نزدیک میشود!". پلیس جنایی برلین محلّ اقامت کارل لیبکنشت و روزا لوگزامبورگ را پیدا کرد. روز 15 ژانویه 1919 هر دوی آنها دستگیر شده و به هتل ادن محلّ اقامت لشکر گارد منتقل شدند. آنها در همان روز خبیثانه توسط گارد ویژه ی نوسکه بقتل رسیدند. این پایان انقلاب اجتماعی 1918/1919 بود. در 19 ژانویه 1919 انتخابات مجلس ملی برگزار شد. جمهوری بورژوائی از نظر سیاسی تضمین گردید. برای تضمین اقتصادی آن، بایستی موثرترین اسلحه ی طبقه ی کارگر، یعنی اعتصاب، از دستش گرفته و یا مهار میشد. بهمین دلیل دیوید، وزیر سوسیال دمکرات در مارس 1919 چنین گفت:

"مرز اعتصاب کارگران آنجایی است، که حقّ زندگی خلق آغاز میشود".

و "فورورتنس"، که دوباره ارگان مرکزی سوسیال دمکراسی گردیده بود، در 16 آوریل 1919 طیّ مقاله ای به نام "مرزهای حقّ اعتصاب" چنین نوشت:

"درخواستی که قبلاً مطالبه ای برحقّ بود، چرا که برای ارتقاء آسایش کلّ طبقه مناسب بود، میتواند امروز جنایت در حقّ خلق باشد، چرا که اسلحه را از دست طبقه ی پیروز می رباید".

چه دهن کجی ای به طبقه ی کارگری که به تازگی شکست خورده بود. حقّ اعتصاب بایستی برای تداوم منافع حاکمیت سرمایه داری، حذف گردد. البته کاری که سوسیال دمکراسی جاده صاف کن سرمایه داری موفق به انجام نشد، بعدها حکومت دیکتاتوری فاشیستی آشکار، موفق به انجام آن شد. بحران انقلابی اما به این زودی فروکش نکرد. از دید سرمایه داران، هنوز خطر تهدید آمیز انقلابی شدن اوضاع نه فقط در آلمان، بلکه، در سراسر اروپا، و بعنوان نتیجه ی انقلابی شدن اوضاع در آلمان، وجود داشت. ترس از روحیه ی انقلابی کارگران اروپا، از طرف لئوید جورج در تذکر نامه ای در کنفرانس صلح پاریس در ورسای 1919 چنین بیان گردید:

"سراسر اروپا مملو از روحیه ی انقلابیست. یک احساس عمیق نه از روی کدورت، بلکه از روی خشم و شورش، علیه شرایط زندگی ما قبل از جنگ، به کارگران جان میدهد. بزرگترین خطری را، که من در موقعیت فعلی میتوانم تشخیص دهم، در این است، که آلمان سرنوشتش را به سرنوشت بلشویکها پیوند زده و منابعمش، توان روحی اش، قدرت سازمانی گسترده اش را بتواند در اختیار این متعصبین انقلابی قرار دهد. اگر این اتفاق رخ دهد، تمامی اروپا در گرداب انقلاب بلشویکی غرق خواهد شد".

لازم نبود که لئوید جورج دیگر ترس داشته باشد. اپورتونیزم سوسیال دمکراسی، روح انقلابی را سرکوب کرده، و زمانیکه این سرکوب کفایت نکرد، در راه ضدّ انقلاب قدم برداشت، تا سر انقلاب اجتماعی را از تن جدا کرده، آنرا در خون کارگران انقلابی خفه کند.

آموزش های انقلاب اجتماعی 1918/1919

مهمترین آموزش های انقلاب اجتماعی شکست خورده ی 1918/1919 چه هستند؟

1. بدون شک شرایط عینی مهیا بود.

توسط فروپاشی نظامی، اقتصادی و سیاسی آلمان، در نتیجه ی قتل عام بیش از چهار ساله ی خلق ها(منظور جنگ جهانی اول است)، بورژوازی آلمان قادر نبود، با وسایل قدیمی، دیگر حکومت کند، و توده ها دیگر نمی خواستند، در بدبختی و تحت استثمار و سرکوب، ادامه ی زندگی دهند. در ضمن آنکه آنها با اقدامات توده ای روبرو شدند علیه استثمار و سرکوب، علیه میلیونها قربانی و ادامه ی بی معنی جنگ جهانی خشمگین بوده و بپا میخواستند، وضعیت انقلابی ای بوجود آمد، که به سمت تغییر نظم اجتماعی تاکنونی فشار می آورد. سرمایه داری به اندازه ای رشد یافته بود، که تعویض بشود، و بحران انقلابی، سرنگونی حاکمیت بورژوازی را در دستور روز قرار داده بود. این وضعیت عینی بود.

2. در مقابل این وضعیت عینی، رشد ناکافی وضعیت ذهنی قرار داشت.

در واقع بطور کلی خواست مبارزاتی توده ی وسیع وجود داشت، این موضوع را اقدامات توده ای انجام شده تحت سختی های جنگ نشان داد.

اما چیزی که وجود نداشت، یک حزب توده ای انقلابی، رهبری پرولتاریای انقلابی، بود. هسته ی انقلابی نجات یافته از ویرانه های انترناسیونال دوم، که در آلمان به سستی حول گروه اسپارتاکیست متشکل شده بود، از نظر کمی ضعیف، به اندازه ی کافی محکم سازمان نیافته، تجربه و آموزش نداشت، که بتواند همه ی مشکلات بر روی هم تلنبار شده را برطرف کند.

3. در مقابل این حزب ضعیف انقلابی در اردوگاه طبقه ی کارگر، یک سوسیال دموکراسی کاملاً اپورتونیست قرار داشت، که مرتباً به تکیه گاه اصلی اجتماعی بورژوازی تبدیل می گشت.

از همان زمان تشکیل سوسیال دموکراسی، مبارزه ی بین جناح انقلابی و اپورتونیستی آغاز گشت. از نكوهش جناح انقلابی در این مورد نمیتوان گذشت کرد، که مبارزه علیه اپورتونیستها را با شدت و قاطعیت کافی پیش نبرد. در حالیکه انقلابیون روسی تحت رهبری لنین، یک جنگ بی امان علیه اپورتونیسم جریانات مختلف را پیش برده و در سال 1903 بوسیله ی یک انشعاب، حزب را از عناصر اپورتونیستی پاک کردند، انقلابیون آلمانی از یک انشعاب ترسیده و یک سیاست آستی جویانه را پیش بردند، که فقط به نفع اپورتونیستها بود. اگر جناح انقلابی خیلی زودتر خودش را از جناح اپورتونیست جدا کرده بود، به این ترتیب یک حزب با شفافیت انقلابی مشخص شده ی پرولتری میتوانست با پایه ی توده ای بدون شک عظیم، انقلاب اجتماعی را به پیروزی برساند. گرایش مسالمت جویانه در جناح انقلابی، اما اپورتونیسم را تقویت کرده و به او در پیروزی کمک کرد. به این دلیل مبارزه ی بی گذشت و بدون آستی علیه اپورتونیسم هر جریانی، پیش شرط یک انقلاب پرولتری موفق است.

4. مابین حزب کمونیست انقلابی و سوسیال دموکراسی اپورتونیست سوسیال شونیست، جناح متزلزل مستقلین قرار داشت.

آنها با عبارت پردازی های انقلابی، تعداد زیادی از کارگران واقعا انقلابی را جذب کرده، اما در لحظات مهم نه تنها ناتوان بودند، بلکه اپورتونیسیم، آشکارا با زور راهش را گشوده، غالب شده و با جناح اکثریت متحد گردید. جناح انقلابی بعقب رانده شد. افشاء این رهبران جناح مستقلین، افشاء گرایشات اپورتونیستی شان، نشان دادن رفتار متغییر و ناپایدار آنها و همبستگی شان با سوسیال شونیست ها، مبارزه با تمامی گرایشات اپورتونیستی و مسالمت جویانه و بدین ترتیب رها کردن عناصر انقلابی از جناح مستقلین و جذب آنها به حزب کمونیست. این یک وظیفه ی کاملاً ضروری بود، که ناکافی و ضعیف پیش برده شد.

5. ارگانهای قدرت دولتی - ارتش، پلیس و مقامات اداری - توسط یک کار برنامه ریزی شده، سیستماتیک و مخفی، تجزیه و ضعیف نشدند، اگر چه انقلاب در اینمورد امکانات زیادی را عرضه میکرد. تشکیلات قدرت دولتی هنوز محکم و جای عناصر ضد انقلابی بود. انقلاب، بدون یک حمله ی همه جانبه و خردکردن قدرت دولتی نمی تواند پیروز شود.

6. دیدگاه های برای تشکیل یک ارتش سرخ خیلی ضعیف بودند. سربازانی که از جبهه به خانه برمی گشتند میبایستی تحت تاثیر انقلابی قرار گرفته و به ارتش سرخ جذب میشدند. ستون فقرات ارتش سرخ، یعنی کارگران انقلابی، به اندازه ی کافی مسلح نبوده و از نظر نظامی آموزش ندیده بودند. دستورالعمل های اساسی مبارزه ی انقلابی مسلحانه، قیام مسلحانه، بویژه مبارزه ی خیابانی موجود نبود. یک نقشه ی قیام با جزئیات طراحی شده، هم یک نقشه ی استراتژیک برای کل کشور و هم یک نقشه ی تاکتیکی برای برلین، موجود نبود. بهمین دلیل انتخاب اشتباه موضوعات مبارزه (چاپخانه های روزنامه ها). قیام ژانویه ی 1919 از همان ابتدا کاراکتر دفاعی داشت. دفاع اما مرگ هر قیام مسلحانه است. پیش شرط یک قیام بایستی حمله ی شجاعانه باشد.

7. یک اشتباه اساسی این بود که با دشمنان انقلاب اجتماعی، به انضمام رهبران سوسیال دمکراسی بدون ملاحظه مبارزه نشده و عناصر ضد انقلابی بطور فیزیکی نابود نشدند. این عناصر به سختی انتقام گرفتند.

8. یک کمبود مهم، که بدون شک بر روی انقلاب 1919/1918 در آلمان تاثیر منفی گذاشت، نبود یک انترناسیونال پرولتری انقلابی بود.

انترناسیونال دوم مرده بود، انترناسیونال سوم هنوز متولد نشده بود. رهبران انترناسیونال آلوده به ضعف، دودلی و نوسان بودند، چیزی که خودش را آشکارا در خلال انقلابات 1917 روسیه و 1918 آلمان نشان داد. اگر در سال 1918 یک بین الملل کمونیستی تثبیت شده وجود میداشت، که تجارب بین المللی اش، قدرت بین المللی اقدامات بین المللی و همبستگی بین المللی اش را در اختیار انقلاب آلمان قرار میداد، بدون شک جان بخش و فعال بر روی پیشبرد انقلاب تاثیر میگذاشت. بدین ترتیب انقلاب آلمان بدلیل ضعف هایش شکست خورد. آنچه مارکس در مورد انقلابات پرولتری قرن نوزدهم گفته بود، شامل حال این انقلاب شد:

"انقلاب های پرولتاریایی، بر عکس، مانند انقلاب های قرن نوزدهم، همواره در حال انتقاد کردن از خویش اند، لحظه به لحظه از حرکت باز می ایستند تا به چیزی که به نظرمی رسد انجام یافته است دوباره بپردازند و تلاش را از سر گیرند، به نخستین دودلی ها و ناتوانایی ها و ناکامی ها در

نخستین کوشش های خویش بی رحمانه می خندند، رقیب را به زمین نمی زنند مگر برای فرصت دادن به وی تا نیرویی تازه از خاک برگردد و به صورتی دهشتناک تر از پیش رویا رویشان قد علم کند، در برابر عظمت و بی کرانی نا متعین هدف های خویش بارها و بارها عقب می نشینند تا آن لحظه ای که کار به جایی رسد که دیگر هر گونه عقب نشینی را ناممکن سازد و خود اوضاع و احوال فریاد بر آورند "گل همین جا است، همین جا است که باید رقصید!" (مجموع آثار مارکس و انگلس، جلد 8، ص 118، هیجدهم برومر لوئی بناپارت).

توضیحات:

(1) - "سالنامه ریشتز" نشریه ای بود که در سال 1879 در زوریخ و توسط گروه سه نفره ی برنشتاین، هوخبرگ و شرام منتشر میگردد. نظریات این گروه به حدی اپورتونیستی بود که مارکس و انگلس در نامه ای به تاریخ 18/17 سپتامبر 1879 به رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان خطر وجود چنین عناصری برای حزب را توضیح داده و من غیر مستقیم خواهان قطع رابطه ی حزب با آنها شدند. متأسفانه به دلایل اپورتونیسم حاکم بر حزب، رهبری حزب به این تذکر مارکس و انگلس وقعی نگذاشته و مصرّ به همکاری مارکس و انگلس با این گروه بود. دفاع حزب از این عناصر تا جایی پیش رفت که مارکس و انگلس نه تنها با این اپورتونیستها هیچگونه همکاری ای نکردند، بلکه تا قطع رابطه با حزب سوسیال دمکرات آلمان نیز پیش رفتند. برای شناخت بهتر این گروه مراجعه کنید به بخش اول نوشته ی من به نام "در دفاع از سوسیالیسم مارکسی" منتشر شده در سایت سازمان فدائیان اقلیت

http://www.fadaian-aghaliyat.org/fileha/opinion/pdf/marxian_socialism.pdf

f

(2) - گروه اسپارتاکیست تا آخر سال 1918 بصورت یک فراکسیون اقلیت در تشکیلات جناح مستقلین حزب سوسیال دمکرات فعالیت کرده و تلاش میکرد تا آنجا که ممکن است این جناح را به سمت اتخاذ یک سیاست رادیکال بکشاند. هر چند که در بدنه ی تشکیلاتی جناح مستقلین نیروهای رادیکال فراوانی وجود داشت، اما این نیرو هنوز اسیر رهبری اپورتونیست این جریان به رهبری کائوتسکی و برنشتاین بود. جناح اسپارتاکیست بعد از ناامید شدن از این جناح، در آخر سال 1918 طی یک کنگره مستقل، حزب کمونیست آلمان را پایه گذاری کرد.